



یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۸۲ - ۱۵ محرم ۱۴۲۵ - سال سوم - شماره ۳۹ - ۱۰۰۰ ارپال

وداعاً ولكن..

بقلم رئيس التحرير



قبل البدء، لابد أن أعودكم قرأتنا الكرام إلى كلمة العدد الأول الذي أصدرناه في الأموار قبل أربعة أشهر وأذكر البيت الذي قاله أحد الشعراء حول الصحافة وأهميتها عند الشعوب والبيت يقول فيه:

ان الصحافة للشعوب حياة والشعب من غير اللسان موات

فهو اللسان المفصح للذرب الذي بيانه تدارك الغايات ولعل القاري الكريم يسأل لماذا جئت بهذا البيت ولماذا تريد العوده بنا إلى العدد الأول وكلمتك فيه؟

كل ما هنا لك من أمر يتعلق بالصحيفة ومصاديقه هذا البيت الذي لو أردنا تطبيقه ومقارنه مع الواقع الذي نعيشه نحن في هذا العصر، عصر التقدم، أو عصر المعلوماتية، أو سمة ما شئت، يا ترى هل صحيح أن الشعب الذي لا توجد فيه صحفاً يظن كلمته ويعبر عن حاله من خلالها ويعكس ثقافته وتراثه وتاريخه ومكوناته، هو شعب ميت؟!

وهل كانت هذه الصحيفة أو غيرها من صحفنا المحلية لساناً للشعب وما هو الدور الذي لعبته في فترة انتشارها؟!

وفي بعض الأحيان أسائل مع نفسي يا ترى هل أدرك شعبنا وبعد هذه الأعوام كلها أنه عليه أن يعرف

أسباب تقدمه وآليات التي تجعله يتقدم ويواكب ركب الحضارة والتقدم الذي يشهده العالم من حوله. ثم ما الذي قدمه المثقف الذي ينتمي إلى هذا الشعب من جهد وسعي نحو الرقي والتقدم وهل كان موقفاً في أداء ذلك الدور؟ وهل كان الشعب متفاعلاً معه ومتفهماً له؟ هل كان البعض من المثقفين محققاً في وصفه للشعب بأنه متخلف أو متأخر أو تعبان أو؟!

ثم هل كان المثقف صادقاً مع شعبه أو حتى مع نفسه؟ هناك الكثير من الأسئلة التي لا نجد لها جواباً سوى اللوم لأنفسنا نحن الذي ندعي أكثر من اللازم.

لا أدري كيف أبدأ الكلام حول المشاكل التي كانت وما زالت تعاني منها صحيفتكم «صوت الشعب» خلال هذا المشوار الذي بدأناه معاً قبل شهر، حيث أدت تلك المشاكل إلى اتخاذ قرار جديد حول إصدار الصحيفة وربما وقف إصدارها بسبب الضعف المادي هذه المشكلة التي لا ندري كيف نتخلص منها عند القيام بالعمل الثقافي لصالح مجتمعنا.

لا شك أن النبا هذا سيكون مؤلماً بالنسبة للكثير من أبناء شعبنا وخاصة من رافق الصحيفة منذ إصدار عددها الأول وكتابنا وشعراءنا الأغراء والقراء الأكارم فنحن نعرف الكثير منهم، ونعرف أن الصحيفة لها قراءها المثلهين الذين ينتظرون إصدارها بفارغ الصبر ويعتدون للتحفظات للقاءها، ويحفظون بارشيفها بالإضافة إلى الكثير من الأخوة والأخوات الذين يبتاعون نسخاً كثيرة ويوزعونها على الآخرين من أجل دعم الصحيفة والاسهام في تأمين ماديها فلكل هؤلاء الشكر الجزيل والامتنان الوافر وشكر الله مساعدتهم، كما يجب أن أشير إلى موضوع مهم وهو أن صوت الشعب تقع في المرتبة الثانية بعد جريدة «همسا» هاء اليومية من جهة البيع والمخاطبين وهذا

ما تتيه الاحصائيات عندنا وما يشهد به باعه الصحف والحمد لله. لا أريد أدخل في تفاصيل المشاكل التي تعاني منها صوت الشعب وكيف بدأنا العمل في إصدارها ثانية لأن الحديث ذو شجون ولكنني أكتفي بعرض موجز لكي يطلع الاخوة على طبيعته عملنا المضني والشاق.

أجل اخوتي بدأنا عملنا في مكتب صوت الشعب في الأهواز والصحيفة لا تملك درهماً سوى «الموكيت الأخضر» المغروش في مكتبها وبعد فترة ولله الحمد تبرع لنا بعض الاخوة بكراس وطاوله وجهاز فكس ومبالغ لشراء بعض الحاجيات.

ثم استجدنا بالكثير من الاخوة أصحاب المال والمناصب ومدعى خدمه الثقافة والشعب ولكن لا ناصر ولا معين سوى الوعود الكاذبه والاجابات الباردة واستمر الحال على هذا المنوال إلى أن استطعنا ابتياع جهاز كومبيوتر واحد بمساعدة أحد الاخوة الغيارى بالإضافة إلى جهاز حاسوب آخر موديل قديم جداً أعطينا إياه أمانه إحدى المؤسسات الثقافية وهكذا صدرت الأعداد الماضية التي كان العدد الواحد منها يكلفنا سهر ثلاث ليالٍ أو أكثر، بسبب ضعف الامكانيات وقلة الكادر الذي يعمل في الصحيفة

فصحفتنا لا تملك سوى اثنين من الكادر الفني الذي يعمل فيها ولا أدري هل توجد في العالم صحيفة تصدر بواسطة جهاز حاسوب واحد وثلاثة عاملين فقط؟! ولا أدري هل توجد في العالم صحيفة لا تستطيع شراء كاميرا تصوير أو مسجل صوت وهذه أبسط امكانيات الصحفيين؟!

أجل ورغم كل هذه المشاكل والمعانات كنا حرصين على إصدار الصحيفة بالصورة المنتظمة والكيفية المناسبة وكما يجب الاعتراف بأننا لم تكن تليق بمستوى هذا الشعب

ولكننا نريد أن نجعل هذا العدد الوداع ولكننا نعدكم بأننا نسعى وبمساعدتكم أن نستمر في عملنا الثقافي وإصدارها حتى ولو أصدرنا عدداً كل أسبوعين أو في الشهر عدد كما كانت عليه في السابق. وأختم كلمتي مودعاً لكم بهذين البيتين:

أودعكم وأودعكم جناني وأنثر عبرتي نثر الجنان وقلبي لا يريد لكم فرافاً ولكن هكذا حكم الزمان إلى لقاء آخر إن شاء الله تعالى..



صوت الشعب صحيفة مستقلة لا تنتمي إلى أي حزب أو تيار أو مجموعة أو فرد وهي للجميع، تسعى إلى أن تكون منبراً لكل الأصوات والآراء واحة خصبة لكل الأقلام الشريفة والحرّة دون أي انحياز أو تطرف أو أساس لكرامة إنسان.

علماً بأن الآراء التي ترد في الصحيفة لا تعبر بالضرورة عن رأي الصحيفة بل تعبر عن رأي كاتبها



آگهی مزایده عمومی نوبت دوم

شهرداری اهواز در نظر دارد واگذاری امتیاز واحد روده پاک کنی و زهتابی کشتار گاه اهواز را با مبلغ ماهیانه ۱۸۷۰۰۰/۰۰۰ ریال از طریق مزایده عمومی به اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط واگذار نماید. از اشخاص حقیقی و حقوقی واجد شرایط دعوت به عمل می آید، جهت دریافت اسناد مزایده به نشانی اهواز- خیابان انقلاب نبش خیابان غزنوی- ساختمان شماره سه شهرداری.

اداره قراردادها (تلفن تماس ۳۷۷۴۰۶۲) مراجعه نمایند.

مهلت قبول پیشنهاد نرخ و پاسخ به مزایده، از تاریخ انتشار این آگهی به مدت ده روز می باشد.

شهرداری در رد یا قبول هریک از پیشنهادات مختار می باشد.

هزینه انتشار این آگهی به عهده برنده مزایده می باشد.

روابط عمومی و امور بین الملل شهرداری اهواز

نامم آن لا يكون هذا العدد الأخير

انتظرونا واتصلوا بنا

صوت الشعب صوتكم المعبر



فراخوان نخستین جشنواره
شهر وندی اهواز

صفحه ۷

الشعر مدرسة

مختبر للمواهب الشعرية

برنامج إذاعي مباشر يتابع تطورات الشعر ومستجداته، يتلقى اتصالاتكم و يث

قصادكم عبر الهواء مباشرة و يجيب على اسئلتكم و يناقش معكم ما تجود به

قرائكم و يتلقى رسائلكم و يرد عليها خلال البرنامج الذي يعد و يشرف عليه

هاتفه الإتصال المباشر ۳۰۱۳۷۶۸

الدكتور عباس العباسي الطائي.

البث المباشر من اذاعه طهران (fm) العربية الموجهه (برون مرزی)

زمان البث: ايام السبت الساعة ۳۰، ۶ مساء حتى السابعه مساء

مقام وارزش زن در ایران باستان و معاصر:



فست ششم

بسیار باشد، پس از آن ،گاو وگوسفند بسیار وارد بسیار وعلف بسیار وسگ بسیار و زنان بسیار!اوپچه های بسیار! وآتش بسیار واسباب زندگی خوب بسیار باشد.»

در آئین زردشت ،چون فرزندان به سن رشد می رسیدند،پدرانشان اسباب کارزناشوئی ایشان رافراهم می ساختند . دامنه ی انتخاب همسر وسیع بود،زیرا چنانکه روایت شده ازدواج میان خواهر و برادر،پدر ودختر، مادر ویسر معمول بوده است کنیزک وهمخوابه گرفتن عنوان تجملی داشت که تنها مخصوص ثروتمندان بود.اعیان واشراف ، چون برای ازدواج به راه می افتادند،بویسته دسته ای از این همخوابگان با خود همراه می بردند. شماره ی کنیزکان حرم شاهنشاهی رادر دوره هخامنشی تاآخر شاهنشاهی میان ۳۲۹و۳۴۰ گفته اند،چه در آن زمان عادت براین جاری شده بود که جز در مورد زنان بسیار زیادهایحزنی از زنان حرم دیوار همخوابه ی شاهنشاه نمی شد!

«ظاهراً زنان وابسته به طبقات متوسط ومحروم برای امرار معاش وتأمین زندگی وشادوش مردان در کارهای کشاورزی ودیگر امور اقتصادی شرکت مؤثر داشتند ،بوجز زنان وابسته به طبقات ممتاز دیگر زنان اسیر حجاب وپرده پوشی نبودند. هرودوت می گوید:« ایرانیان از مللی هستند که در دربان من در غل وزنجیر داشتند ، وتعام مردم اورا دیدند. بعد به امر من در«اربل» (احتمالاً اربل عراق امروز) اورامصلوب کردند. داستانهای که پلوتنارک،که مورخ یونانی درسرگذشت «اردشیردوم» وحوادث اعدامی که به فرمان وی صورت گرفته ، نقل می کند،نمونه های خوبی را ازاختار وخوی شاهان پارس رادر دوره ی اخیر آنان نشان می دهد. برکسانی که خیانت می ورزند هیچگونه رحمت وشفقتی روانمی داشتند. این گونه اشخاص وبشویان را ایشان رابه دارمی آویختند. پیروانشان را چون بنده می فروختندوشهر هاشان را غارت وچاپول می کردند، وسپرانشان را اطفال می ساختند، ودخترانشان رابه اسیری می برند و می فروختند. دراین اواخر نیز پادشاهانی همچون نادرشاه افشار و آغامحمدخان قاجاراسیران خودرا «مثله» می کردند،سپس فرمان قتل عام صادر می نمودند،ودر صورت مقاومت اهالی شهر هرابرادربر حمله ی آودمنشانه نادرشاه ایشان فرمان تاجاوز به «دختران» وزنان این شهر رابرای سپاه خودبه مدت سه روز صادر می کرد!!!ازسرزنشهای سختی که اوستا،نادرشاه عمل لواط می کند، تا حدی گفته ی هرودوت تأیید می شود.اوستا در چند جاکنارمی کند که این گناه زشت قابل آرمزش نیست وهیچ چیز آن را پاک نمی کند.البته شریعت زردشت چنان نبود که بی شوهر ماندن دوشیزگان وزن نگرفتن پسران عرب (مجرد) را تشویق کند،بولی تعدد زوجات واختیار کردن همخوابگان وکنیزکان مجازشمرده می شد.واین از آنجهت بودکه در یک اجتماع که اساس آن بر سهایی گری ونیروی نظامی قراردارد،احتیاج به آن هست که هرچه ممکن چنین نیست فضیلت دارد. و مردی که خانواده ای را سرپرستی می کند بر آن که خانواده نداردفضیلت دارد،ومردی که پسران فراوان داردپسر آن که چنین نیست فضیلت دارد. ورتروتمند برتر از مردی است که ثروت ندارد. این هاهمه همخوابه های که مقام اجتماعی متعارف میان ملت های مختلف را تعیین می کند.خانواده در نظر آنان مقدس ترین سازمان اجتماع به شمار می رفت . زردشت از امور(راجل) پرسیده بود،که: «ای مقدس دادار گیتی جسمانی؟ آبا دوم ، خوشترین جای زمین کجاست؟پس اهورمزدا گفت: «نه آنه جانی که مرد مقدس خانه ای بسازد که دارای آتش وگاو وگوسفند وزن و فرزند واهل



پوشی در میان مسلمانان به شمار می رود . زنان طبقات بالای اجتماع جرات آن را نداشتند که جز در تحت روان رپوشی دار از خانه بیرون بیایند . وهرگز به آنان اجازه داده نمی شد که آشکارا با مردان آمیزش کنند. زنان شوهرا حق نداشتند،هیچ مردی را ولو پدر یا برادرشان ببینند. در نقشههایی که ازایران باستان برجای مانده هیچ صورت زن دیده نمی شود ونامی از زنان به نظر نمی رسد.» از سوی استاد هاشم مرتضی مطهری در کتاب « مسئله حجاب» صفحات(۶-۷) چنین می نگارند:.. چنانکه در کتاب « مسئله حجاب» سخته و شدیدتری در ایران باستان حکمفرما بوده حتی پدران ویرادران نسبت به زن شوهر دار نامحرم شمرده می شدند. به عقیده ویل دورانت ، مقررات شدیدی که طبق ویل دورانت ، کهن مجوسی(زردشتی) درباره ی زن حائض اجرا می شد که در اتفاقی مجوسی بود همه از او در مدت عادت زنانگی دوری می جستند. اند واین معاشرت با او پرهیز داشته اند بسبب اصلی پیدا شدن حجاب در ایران باستان بوده است . در میان یهودیان نیز چنین مقرراتی درباره ی زن حائض اجرامی شده است.» همچنین در بین قوم مندائی (صابئی) ها نیز چنین است:«همگانی که زن صبی (مندائی) وضع حمل نمود، بر طبق آداب ورسوم گیش خود،باید هیچ روز یا کودک شیر خوار خود در اتاق به تنهایی زندگی کند وکسی حق ندارد به اتاق او رفته دست به بدن او یا فرزندش بگذارد یا نزدیکی کند. واکر بخوانند غذائی به او بدهند یا بید با مسافتی دور غذا را در اختیار زن زائر قرار دهند. پس از پایان چهل روز در حضور روحانی بزرگ ، مادروپچه (نوزاد) به کنار رودخانه می روند مادر پالاس سفیدبچه را بغل می کند و در آب فرو می رود. پس از آن مادر و فرزند پاک شده تلقی می شوند،می توانند اجتماع مندوگرن به زندگی عادی خود ادامه دهند.»(۲)

« برخلاف یهودیان و ایرانیان ومندائی هابزن حائض در اسلام فقط از برخی عبادات واجب نظیر نماز وروزه معاف است،وهم خوابگی با او نیز در مدت عادت زنانگی جایز نیست. ولی زن حائض از نظر معاشرت با دیگران هیچ گونه ممنوعیتی ندارد،که عملاً مجبوره گوشه نشینی شود.» (۳) همچنین ویل دورانت معتقد است

شاهنشاه می خوردند. ولی دختران طرف توجه نبودند.

چه به خانه ای جز خانواده خود می رفتند . وکسانی جز پدرانشان ، از ایشان بهره مند می شدند. از گفته های ایرانیان قدیم دراین باره یکی این است که « پدران از خدا مسئلت نمی کنند که دو دهی به ایشان روزی کندو فرشتگان دختران را!ز نعمتهائی که خدا به آدمی می بخشیده به شمار نمی آورند. شاهنشاه هر سال برای پدرانی که پسران متعددداشتند هدایایی می فرستاد. تو کوئی بهای خون آن فرزندان را از پیش می پرداخت . زنان شوهر دار پادشوزگانی را که از راه زنا بارداری شددند و در صدد سقوط چنین بر نمی آمدند، ممکن بود ببخشند. چه بچه انداختن در نظر ایشان بدترین گناه بود ومجازات اعدام داشت. در یکی از تفصیرهای زردشتی قدیم بنام« بندیش» وسایل جلوگیری از باردار شدن ذکر شده، ولی مردم را!ز توسل به آنها بر حذر داشته است. از جمله مطالبی که در آن کتاب آمده یکی این است، «درباره ی امر تولد وتاسل در کتاب مقدس چنین آمده است:» که چون زن از حیض پاک شود،تاده شبانه روز آماده ی آن است که چون با مردی نزدیکی کند باردار شود. فرزندان تاسن پنج سالگی به اختیار مادر واز پنج تا هفت سالگی سرپرستی پدر بودند، و در این سن به مدرسه داخل می شدند. تعلیم و تربیت در ایران باستان غالباً منحصر به فرزندان اعیان وثروتمندان بود. وفرزندان دهقانان و فقر از تحصیل کردن محروم بودند. واین کار معمولاً به وسیله کاهنان (روحانیان) صورت می گرفت. یکی از اصول رایج آن بود که محل مدرسه نزدیک بازار نباشد، تا دروغ ودشنام وتزویری که در آنجا رایج استامیه ی تباهی حال کودکان نشود.»(۴) مقام زن ها نزد پارتنی ها «اشکائیان» (دوره فرمانروائی یونانی ها بر ایران) - «در این دوره فئودالی ساختار جامعه بر مبنای قبیله ای بوده « مقام زنان در این دوره پست تر از مقام آنها نزد مادی هاوپارسی ها بود. یکی از خصائص دوره ی اشکائی (یونانی) عدم ملاحظه ی زنان در امور دولتی است که بر خلاف بعضی از شاهان هخامنشی در این دوره نفوذ حرمسرا وخواجه سرایان در امور درباری ودولتی هیچ دیده نمی شود (چرا که فرمانروائی دراصل از آن یونانی ها است) ، جنایتانی که در خانواده واقع می شد ، مثل قتل زن به دست شوهر ویا دختر بدست پدر وخواهر بدست برادر ویا جنایتی ما بین پسران و برادران به عدلیه رجوع نمی شود

که: «حجاب به وسیله ی ایرانیان پس از مسلمان شدنشان در میان مسلمانان رواج یافت وهم مدعی است که ترک هم خوابگی با زن حائض ، درحجاب زنان مسلمان لاقال در گوشه گیری آنان مؤثر بوده است (۴) سپس ویل دورانت درج ۱۱، ۱۱۲ « تاریخ تمدن » می افزاید: « ارتباط عرب با ایران از موجبات رواج حجاب ولواط در قلمرو اسلام بود. عربان از دلفریبی زن بیم داشتند و پیوسته دلباخته ی آن بودند و نفوذ طبیعی وی را بر تادیب معمولی مردان درباره ی عفاف و فضیلت زن تلاقی می کردند» «عمرین خطاب به قوم خود می گفت با زنان مشورت به قوم وخلاف رأی ایشان رفتار کنند. ولی به قرن اول هجری مسلمانان زن را در حجاب نگهده بودند. مردان زنان را یکدیگر ملاقات می کردند و در کوچه هاومعابر پهلو به پهلو می رفتند و در مسجد با هم نماز می کردند. حجاب وپرده داری درایام ولیدوم (۱۲۶-۱۲۷ هجری) معمول شد. گوشه گیری زنان از آنجا پدید آمد که در ایام حیض ونفاس بر مردان حرام بودند. و در صفحه (۱۱۱) چنین می نویسد: پیغمبر از پوشیدن جامه ی گشاد نهی کرده بود، اما بعضی از عربان این دستور را نادیده می گرفتند. همه ی طبقات زیور هائی داشتند، زنان پیکر خود را به نیم تنه و کمر بند برق و جامه ی گشاد و رنگارنگی می آراستند . موی خود را به زیبایی دسته می کردند یا به طرف سر می ریختند، یا به دسته ها بافته به پشت سر می آویختند.

وگاهی اوقات با رشته های سیاه ابریشم نمایش آنرا بیشتر می کردند. پس از سال ۹۷ هجری چهره ی خویش را از زیر پرچم به نمایش می پوشیدند. از آن پس این عادت هم چنان رواج بود.» ویل دورانت در ج ۱۰، ۲۳۲ « تاریخ تمدن» راجع به ایرانیان باستان چنین می گوید: «داشتن متعه بلا منع بود، این متعه ها مانند معشوقه های یونانی آزاد بودند که در میان مردم ظاهر و در ضیافت مردان حاضر می شدند. اما زنان قانونی معمولاً در اندرون خانه نگهداری می شدند. این رسم دیرین ایرانی به اسلام منتقل شد.» (۵)

« در ایران باستان ، فرزند داشتن نیز مانند ازدواج از موجبات بزرگی وآبرومندی بود، پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها به کار

موسی سیادت

ویا بیستی خود خانواده قرار ی در مورد این گونه جنایات بدهد.» این عمل ناشی از بافت قبیله ای بودن جامعه آن دوران بوده که هم اکنون نیز این شیوه ی ویا پسگرنه در بین برخی از قبایل وعشایر مرتجع ایرانی مشاهده می شود وزیر نظر خان یا شیخ بوده ودر دو دهی ی گذشته ستاد عشایر متولی حل وفصل چنین دعایوی می باشد.» زیرا به عقیده ی پارتنی هاین نوع جنایات به حقوقی عمومی مربوط نبود وتصومری کردند که فقط به حقوق خانواده یا قبیله خلل وارد می آورد.»(۷) « ازدواج ، اهتمام در پاکی نسب وخون خانواده ، یکی از صفات بارز جامعه ی ایرانی به شمار می رفت. تا حدی که ازدواج با محارم را جایز می شمرند. می گفتند، «مراحت بین برادر وخواهر به وسیله « فره ایزدی » روشن می شود، « و دیوان رابه دور می راند. چنانکه در دوره ی هخامنشیان ، کمبوجیه دوم پسرکورش یا خواهرش « آتوسا» وادیرویش اول با خواهرش « پرمیدیا» ازدواج نمود. همچنین دیاریوش دوم با خواهر خود « پاریساتید» ازدواج کرده بود. فرزند ایشان اردشیر دوم پس از مرگ زن اول خود با دو دختر خود « آتوسا» و « آستراید» ازدواج کرد.» (۸) گوتشمید ، از ازدواج با محارم عصر پارتنی می نویسد و می گوید: « فرهاد مادر خود « ته آموزارنیا» را به زنی گرفت، و از سال دوم میلادی نقش زن وشوهر تومآبه روی سکه ها دیده می شود. چنین ازدواجی که « اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان به خصوص آن را تجویز کرده است بطور حتم باعث ناراحتی وعدم رضایت زیر دستان و افراد نشده بلکه بارز از این هم فراتر می توان گذاشت . وپیش بینی می توان کرد که فرهاد با این اقدام می خواسته دل روحانیان متنفذ زردشتی را بدست آورد.» (۹)

از سوی دیگر « تعدد زوجات نزد پارتنی ها متداول بود . ولیکن پیش از یک زن عقدی نمی توانستند داشته باشند.» (ژوستن ، کتاب ۴۱ بند(۳)) تعدد زنان غیر عقدی در میان آنها وبه خصوص خانواده ی سلطنتی از زمانی متداول شده بود که به ثروت رسیده بودند، زیرا زندگانی صحرا گردی پیشین آنها مانع از داشتن زنهای متعدد است. شاهان اشکائی رزم عقدی خود را از شاهزاده خانمها یا لاقل زنان پارتنی انتخاب می کردند، زن قبل از فوت شوهرش نمی توانست شوهر دیگری انتخاب کند. یعنی طلاق جایز نبود. و مرد فقط در چهار مورد می توانست زن خود را طلاق دهد: ۱- وقتی که زن عقیقه باند ۲- اگر به جاود گری می پرداخت. ۳- اگر به اخلاص قلسد بود. ۴- اگر اگرام قاعده را از شوهر پنهان می کرد.

بعضی از مورخان خارجی ازدواج شاهان اشکائی را با اقوام و خویشان نزدیک یا نهایت فقر ذکر می کنند. چنین نسبتی رانیز هرودوت به کمبوجیه ، وپلوتارک به اردشیر دوم هخامنشی داده اند.» (۱۰) بنا به گفته ی «پلوتارک» « دستگاه تخت روان زنان غیر عقدی « سورنا» را حمل می کردند که بعضی از آنها بد عمل وعده ای از آنها خوانده یا سازنده ونوازنده بودند.» (۱۱) ادامه دارد..

پی نوشت:

- ۱- تاریخ اجتماعی ایران» مرتضی راوندی، ج ۳: ۶۲۳- ۶۲۴
- ۲- جغرافیای تاریخی سرزمین خوزستان، نوشته : عباس میریان- ص(۴۲۱)
- ۳- مسئله حجاب ، نوشته : مرتضی مطهری- ص(۷)
- ۴- ردیف(۴) ص(۸)
- ۵- ردیف(۴) صص(۸-۹)
- ۶- ردیف(۲) جلد اول- فصل سیزدهم- صص(۲۳۵-۲۳۲)
- ۷- ایران باستان، نوشته: حسین پیرانی- ص(۲۹۳)
- ۸- تاریخ ماد، نوشته: دیاکوف- ترجمه: کریم کشاورز- ص(۷۶۸)
- ۹- تاریخ ایران و ممالک همجواران، نوشته: الفردفون گوتشمید- ترجمه :کیکاووس جهانبازی- ص(۹۸)
- ۱۰-۱- (۲) ج- ۵۸۷
- ۱۱- همان ج- ۵۸۴

اخبار

استخدام ۳۵۰۰ نفر در میدان نفتی آزادگان

به منظور عملیات اجرایی حفر وبهره برداری از میدان نفتی آزادگان سه هزار وپانصد نفر نیرو استخدام می شوند.

عبد الزهرا عالمی نیسی نماینده دشت آزادگان وعضو هیئت رئیسه کمیسیون انرژی با اعلام خبر فوق افزود:با پایان یافتن عملیات اکتشاف ۳۰۰ حلقه چاه نفت به زودی عملیات حفاری این چاهها آغاز وپیش بینی می شود که طی روزهای آینده فعالیتهای گسترده ای به منظور استقرار سایتهای اداری وتاسیساتی آغاز شود.

ایشان در مورد بکارگیری نیروی انسانی مورد نیاز این عملیات گفت: با توجه به اهمیت موضوع ، در درجه اول تمامی نیروهای بومی وجوان بیکار در شهرستان به هر میزان ، که نام نویسی برخی هم از قبل با تحویل مدارک انجام شده، به کار گرفته می شوند.

عالمی با اشاره به تاخیر در شروع عملیات حفاری میدان نفتی آزادگان وتوافق بعمل آمده با زاین وشرکت شل گفت: تنها عامل مانع اصلی زاین برای نهایی کردن کرد قرارداد ، امریکا بود که خوشبختانه با اعطاف مسؤلان ژاپنی ، بالاخره قرارداد نهایی امضا گردید . وی از بازدید چند روزه هیئت ژاپنی از میدان نفتی آزادگان در هفته آینده خبر داد. قابل ذکر است که با کوشش و پیگیریهای دلسوزانه آقای عبدالزهرا عالمی در خصوص استقرار شرکت نفت در دشت آزادگان وتخصیص اعتبارات وزارت نفت ایشان گامهای مؤثری در بهبود وضعیت منطقه برداشته.

برگزاری جشنواره شهروندی در اهواز

سرپرست روابط عمومی وموربین المللی شهرداری اهواز هدف از برگزاری این جشنواره را توسعه فرهنگ شهروشنیتی با توجه به مهاجرت بی رویه به این شهر عنوان کرد.

محمد صفری گفت: با توجه به وسعت ۷۵۰ کیلومتری اهواز ومشکل عمده ارائه خدمات شهری ، تقویت فرهنگ شهروشنیتی ، آموزش اصول شهروندی وخدمات شهری ،هزینه های جاری این بخش را به نحو قابل توجهی کاهش می دهد.

وی با بیان اینکه اهواز یک پازل ناموزون است، گفت: انجام فعالیتهای آموزشی در قالبهای مختلف باعث انسجام ببخشیدن به ناهماهنگی هاودرنهایت هماهنگ کردن این پازل می شود.

دبیر جشنواره شهروندی برپایه نمایشگاه توانمندی های شهرداری اهواز، ایجاد کارگاههای آموزشی ،نمایشهای خیابانی وصحنه ای کودک ،نمایشگاههای عکس وکاریکاتور،نقاشی دیواری وکارناوال شادی را از برنامه های شهرداری دراین جشنواره عنوان کرد.

وی افزود: دراین جشنواره علاوه بر تشکلهای NGO ها،از حضور ۱۵ هزار عضو طرح شهردار مدرسه برای آموزش استفاده می شود.

صفری اظهار امیدواری کرد: با توجه به نتایج خوبی که قطعاً از این جشنواره به دست می آید، در سالهای آینده آن را گسترده تروجدی تر دنبال می کنیم.

عدم ثبت نامهای مغایر با شئونات اجتماعی

مدیر کل اداره ثبت احوال استان خوزستان اعلام کرد: از پذیرفتن نامهایی که مغایر با شئونات اجتماعی وفرهنگ عامه باشد، خوداری می شود.حمید قناعتی گفت: علاوه بر فرهنگ لغات دهخدا، معین وبرهان قاطع هر ماه کمیته پنج نفری دراداره های ثبت احوال برای بررسی نامهای پیشنهادی شهروندان تشکیل می شود.

قناعتی مسؤولیت این کمیته را اینچنین بیان کرد: این کمیته علاوه بر بررسی لغوی وازه های مضمون وتصویر آن با فرهنگ اسلامی وارزشهای حاکم بر جامعه در رابطه با نامهای پیشنهادی اظهار نظر می کنند.

وی در مورد انتخاب اسامی محلی گفت: چنانچه وازه ها واسامی محلی با شئونات اسلامی واجتماعی مغایرت نداشته باشد، مورد پذیرش واقع می شود. وی در پایان خاطرنشان کرد: شهروندان که اسامی تعحیر کننده یا بی معنا داشته باشند می توانند با مراجعه به اداره های ثبت احوال در خواست تغییر نام دهند اما اسامی رایج ومصلطح غیر قابل تغییر است.

بهسازی روستاهای دشت آزادگان

رئیس بنیاد مسکن انقلاب اسلامی دشت آزادگان گفت: به منظور اجرای طرح هادی وایجاد محیط سالم برای روستاییان بخش مرکزی سوسنگرد و دیگر روستا های دشت آزادگان کار بهسازی روستاهای سوبدانی ، مکاحیص وایوسحاب از توابع بخش مرکزی سوسنگرد انجام شد.

عزیزدای اضافه کرد: برای بهسازی این روستا که شامل لجن برداری ،خاکریزی ، زین سازی ، کوبال ریزی وتسطیح است و ۱۸ هزار متر مربع مساحت دارد و ۶۰۰ میلیون ریال از اعتبارات بازسازی هزینه شد. وی همچنین از شروع عملیات بهسازی روستاهای ساریه ، حمودی مرغی ،سکور صالح ، جلیزی یک و دو ، حلاف وهوفل شرقی خیر دادوافزود: امسال برای بهسازی ۲۲ روستا در سطح دشت آزادگان مبلغ ۱۵ میلیارد ریال اختصاص یافت.

۶۲ معکوس شمار در نقاطهای اهواز نصب شد

معاون حمل وتقل وترافیک شهرداری اهواز اعلام کرد: ۱۶ نقاط اهواز به ۶۲ نمایشگر معکوس شمار مجهز شده است.

به گزارش روابط عمومی وامور بین الملل شهرداری اهواز ، عبد البی حمادی میزان کار انجام شده برای تعبیه نمایشگر ها را ۷۶۸۱ نفر ساعت واعتبار هزینه شده را ۲۵۰ میلیون ریال عنوان کرد.

وی افزود : نمایش دقیق زمان باقیمانده ، نمایش زمان مسیر قرمز از ۹۹ تا ۱۹۹ ثانیه ، استفاده از LED مناسب روز ، وضوح دید در روز وشب ، سهولت تعمیر وامکان دریافت اطلاعات زمان مسیر از سیستم فرماندهی هوشمند از جمله مزایای این نمایشگرهای معکوس شمار است.

به گفته وی ، با نصب نمایشگرهای معکوس شمار راننده از زمان باقیمانده از چراغ قرمز مقاطع مسیر خود مطلع شده وبدون عجله در چند ثانیه آخر زمان قرمز شدن مسیر ، نیازی به کار دادن پیاده ندارد.

حمادی تاکید کرد: نصب نمایشگرها باعث روانتر شدن ترافیک ، نظم وآرامش عمومی وجلوگیری از هدر رفتن سرمایه های ملی وآلوده شده هوا شده ودر نهایت تاثیر مثبت روانی بر جای می گذارد. وی همچنین از تجهیز وسایل دکلهای کاربری ترافیکی در نقاط چهار راه آبادان خبر داد وگفت: طراحی وتعویض این دکلها به منظور نوسازی تأسیسات ترافیکی توسط بخش مطالعات وبزوشش وامور اجرایی صورت گرفت. گفتنی است کلیه تانوسهای شهلی این نقاط به صورت همزمان پس از چند سال تعویض شدو کار تعویض ونوسازی دکل دیگر نقاطها در حال انجام است.

صمود الثقافه واللغه امام التحديات

قاسم کماپی



عند ما بدأ الاستعمار الغربي
غل في البلدان العربية، استهدف
النصرين الصامدين وهما اللغة
وقافة العريتين وأعلن حربه عليهما
عن طريق القوة الرسمية التي
كها أن يسيطر عليهما عن طريق
بهم والمدرسة وكان هدفه طرد
العربية من المدارس والجامعات
مع الدراسات كلها باللغات
بنية، وأحياء اللهجات واللغات
ية، تعهدا للقضاء على القيم
ات الدوائية الاستعمارية، تاريخ

ولما كانت اللغة العربية هي الرابطة التي يجمع ملايين العرب والمسلمين في اختلاف انسابهم ولغاتهم، بدأت محاولات للاتحاد الاقليمي لمختلف اقسط العالم العربي والاسلامي، العمل على توحيد لغة واللغة الفصحى العربيةين وغزوها في عقر دارهما والجمع على في مناطق نفوذهما، بتغليب لغة وثقافة المستمر وجاهة اللهجات، لئلا يفقدوا في الشتات في المجتمع العربي الموحد.

يقول الكاتب المغربي غلاب (كث كانت لغة المستمر هي الوسيلة الاولى لرفع الفكر الاستعماري، دخلت بلاندا لى انها لغة فكر وحضارة وثقافة، ولكن على انها لغة رفع الامية ولغة حديث ولغة غازية تحمل محل اللغة القومية في الحديث والكتابة والمعاملة) وقد اشار الكثير من الباحثين الى الهدف من حرب اللغة العربية وتمجيدها وتوقيفها عن الانتشار واعلا اللهجات القومية ولغة المستمر هو الفصل بين العرب والمسلمين، ورفع شأن الثقافات القومية الاقلية وزعزلها عن الفكر والنفس الان اسلامية، المتسقان

بالاسلام والقرآن، لا تفسد الا الاجنبى المحتل منذ ان وطأت قدماء اللغات العربية الى يومنا هذا كما يطرز لعدة لغات والثقافة والفكر العربي في شمال افريقيا وآسيا وفي جميع البلدان اسلامية بلا هوادة مستغلا وسائله الاعلامية في هذا المجال وسعى لتثوية وتحريف اللغة، وحتى اصبح الكثير من النخب والمثقفين العرب ينتفون بما يشبه العدو حول ثقافتهم ولغتهم، وانهم بالمعجز وعدم استطاعتهم معرفة التطور التكنوى، ولكن في المقابل على ما يدرس التوغل الاستعماري في البلدان اسلامية الاخرى وفرض لغته وهيمته عليها مستخدما شتى الوسائل والاياتل المتاحة في تسييم الفكر والثقافة الاسلاميتين وتكتفيل لكل يقفيل على المستعمرين، على انهم لم يهتموا ولا يهتمون بكتسب هذه البلدان الفقيرة والكادحة من ثمرات من هذا المنطق استخدامهم لافسادهم ثقافيا واقتصاديا مهما كلف الثمن وبصور الاستاد جلال عباس هذا الموقف الاستعماري بعد دراسة متعمقة وقامة واقية في هذه المناطق

يقول: (راى الانجليز ان الوسيلة الوحيدة لوقف زمام اللغة العربية وتأثيرها هو احياء الثقافات الاقريقية الاصليه وصيغها بصيغة قبلية اقليمية، تساعد على اثاره التصبغ وإقامة المحلجة المتحددة في نطاق قبلى، لسلبهواذلة الناحية في قامه من وجه انتشار المحلجة العربية التي يخشون منها على مركزهم ومصالحهم الاستعمارية) وما يعتقد الدكتور صبحى صالح (ان اللغة ظاهرة انسانية اجتماعية، كالعادات والتقاليد والادب، وعراق العيش، بل هي بين الظواهر الاجتماعية كلها دليل نشاطها وعاء تجارتها، بها تستغنى الملايع المميزة لكل مجتمع)

فمن الواضح جدا عندنا ما يكون الغه هذا الشأن والدور الاجتماعي من حياه الشعوب وبخاصه شعوبنا وقد فهاها المتحجبات والغزاة الذين يحاولون تهديمها والسيطره عليها عن طريق اتهاها الضحايا والشيخوخه حتى يتمكنوا بايهاا بلغتهم ولا ، ثم فرض ثقافتهم على الشعوب النشابه عامه والعربيه خاصه ، ومن هذا المنطلق بيذا الغزو الفكرى والثقافى للامم الفقيره وعرققت مسيرتهم الاجتماعيه والفكرية تحت شعارات تدين التطور الحضارى والتقدم العبرى حتى يصيح بجماد المبادره النشابه ، لان الغله والثقافه التى اطفقت الى نشنا من الفكر العلمى للمجتمعات ، فى تفاعل مبدع ومستمر وبسيره محمد اركون) ان عرف ان اللغه والفكر فى تفاعل مبدع ومستمر وكلاهما يستمد غذاه مشترك وديناميكيتيه الخلافه والحيالين فى العالم العربى ، وبأخذ سيره امورها وبسيرها حسب ما تقتضيه مصالحها وابقاءه ضلختها من مبرم التطور والرقى عارفا فى الترف والهول ومهمتها للثقافه الاستبداديه للثقافه العربيه اكثر من بقائه لاضطحيه ، هذا يتوخاه الزواه ومن اجل الوصول الى هذا الاهداف الهامه ، بدأنا لتعليمهم وبرمجتهم وجووا الى الغله العربيه الحرب بسلوب دقيق وهى اسلوب البحث الذى يحل طلبا عليها براقا على يد المشرقين وتكرزت معارضتهم فى ذلك كلمتا رددها رجالهم ثم جاء بها اتباعهم من كتاب العرب وقاعدوا ، تريدوا ما يوزلون (لغته الملك كذا ونحوها اصحاب التصرف فيها وليس رجال الدين) واللغه العربيه غير علميه ، وصعبه التعليم وعلاجها ابتداء الخط الابلى منى (لايتى) ، وقد ظلت هذه الدعوات تطرح فى اقل الادب العربى والفكر الاسلامى منذ اليوم الاول حين حمل زعماءها ليكوس ، وولموس ، وسبينا فى مصر وكولان فى الجزائر وساسيونين فى دمشق ونحوها الكتاب الاتباع من العرب فدعوا اليها وحملوها الى الجامعات والمدارس ومجابه الثقافه طبعنا مثل هذه الدعوات اولا زلنا وطسحيه وانفعاليه ثانيا مشاها هذا الجدل العربى وليس له هدف الا القضاء على هذه ثقافه المجتمع العربى ، تمهيدا لتغرل لغتهم وتقليلهم من اجل فتح ابواب السيطره الهيمنه الاقتصاديه وثامن مصالحهم قبل كل شى وزوع هذه الشبهات تساعد المستعمرين مثل كرومر ومن جاء معه على غزير الفكر العربى وتسميع الثقافه الغربيه ، لانهم عرفوا ان اللغه العربيه هى حجر الزوايه فى وحده لانهم اذ كانوا ليسوا واسهل السبل عند هولاء هى التشكيك فى ثقافات القوم ليعشوب بواسطه المستشرقين هذا ما توصل اليه انور الجنيدى ويقول (من المعروف ان حركه الاستشراق بدأت فى القرن الثامن عشر فى اسبانيا بترجمه القرآن الى اللاتينيه تمهيدا لتشكيك فى صحته وانطلقت الى جامعات روما واكسفورد وباريس وبولونيا اعوام ١٣٠٠ م وما بعدها الدراسه العربيه وعلم المشرقيات لاهداف لمصالحه الدوله العربيه بالبحريه القديمه التى ماتت منذ القى عام ومحاوله اخيانتها فمن المعلوم ان الغرب الذى قام به المستعمران بعد انهيار الدوله العثمانيه فى العالم العربى كانت تمهيدا لظهور لها الطابع العربى وباسمائه عربيه واسم الحفاظ على اللغه والكثير عليها والدفاع عن اللغه والعربيه العربيين ، لانتهاجهم ضحايا مثل لطفى اسلم وقاسم امين وسلامه موسى والخورى ومارون غصن ، تحت شعارات اصلاح اللغه وتمصيرها المقصود منها فضلالها عن اللغه العربيه ، ولقد تحول هذا المصطلح من دفاخلهم عليه اسم (تطوير اللغه) وفى كل مرحله من مرحله هذا المراحل كانت تعلقوا نبره الدفاع عن اللغه العربيه ، بوهى نبره زائفه ومشكوفه ، وكان دعاه تطوير اللغه يتعبدوم (لغة اللغه لتخدمنا ولتسنا لخدمنا) (سلامه موسى) الى لغتي ولكم لتعكم (جبران خليل جبران) (لغة الملك للامم وليست ملكا لرجال الدين) (غه حسين) با ترى مثل هذه الصيحات تدعوا الى تطوير اللغه العربى ، لان فضائلها عن لغة الاوهمى العربى فى القصص بعددها تفوق قصصها العربيه الشائخ وابيهاا للعالميه الاقليميه من لغته الثقافه العربيه الواحده والفرق الاسلامى الواحدى الى ثقافات ثنيه متناحرة - حتى يثنى لغزاه الدخول والسيطره على الامم المهول وسير له يصيح الشعب بلا هويع (يسير به صوت الرعا ومن لم يش ينذر) هكذا يريد المستعمر ، الانفصال من التراث العربى العقلية العربيه الحضاريه واداء عرض النسل من السلوك الاستبدادى لا يعنى ان تبقى اللغه والثقافه جامداتنا ، بمعزل عن ناموس الاصلاح والتطور الموضوعى والمنطقى ، بل يجب ان تكون الاملاصح والثقافه اللتان تناولهما اما هما من التجارب التى تميز بهما الشكول من اللغات والثقافات الاخرى مع الاحتفاظ بالمثل العليا التى تجلى بها قويمه وآلام وعظمتها.

الالفاظ العربية ومعانيها الجديدة فى الفارسية المعاصرة

مسکینه نعمی



يُنَوِّنُ وَكَبَتِ الْكُتُبَ بِالْعَرَبِيَّةِ وَتُرْجِمَتْ
بِهِمْ مِنَ الْكُتُبِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَالْهِنْدِيَّةِ
وَالْيُونَانِيَّةِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَالْعَرَبِيَّةُ وَلَكِنْ
بِشَكْلِ الْكَلِمَةِ أَصْبَحَ عَرَبِيًّا مِثْلًا
فِي الْكَلِمَاتِ كَانَتْ عَرَبِيَّةً تَوْذِي
رَاهَا فِي تَكْلِيمِ الْفَرَسِ أَصْبَحَتْ
رُومَ لِمَا عَادَلَهَا بِكَ اسْتَقِيمَ وَغَيْرَهَا
كَلِمَاتٌ أَضَاءَتْ دَخَلَتْ فِي الْفَارَسِيَّةِ
سَمِعَتْ فِي نَمِزِ مَعْنَاهَا فِي الْعَرَبِيَّةِ
«اسْتِقْلَالًا» وَغَيْرَهَا ذَلِكَ أَيْضًا
فِي الْفَارَسِيَّةِ جَاءَتْ فِي الْفَارَسِيَّةِ
بِمَعْنَاهَا الْعَرَبِيَّةُ وَهَذَا وَفَوْقَ
تَحْتِ مِثْلِ الْخُرْفَةِ وَالْمُخْرِفِ فِي
بِهِ بِكَلِمَاتِ التَّرْتِينِ وَفِي الْفَارَسِيَّةِ
يُنَوِّنُ الْكَلِمَاتُ الْفَارَاجُ.
وَدَخَلَتْ فِي الْمَفْرَدَاتِ وَ
مُصْطَلَحَاتِ الْكُتُبِ وَالَّتِي دَخَلَتْ مِنْ
بِهِ فِي الْفَارَسِيَّةِ وَتَغَيَّرَ مَعْنَاهَا فِي
الْعَرَبِيَّةِ.

حلقه: من حلق
في العربية بمعنى حلقه الحديد فاما
يلاحح فلما بمعنى الحلقه والحلق
باتم الملك ، وهو لا في مستند
جاءت لفظه «حلقه» في الفارسيه
معاصره تغير معناها وقد استعملت
في: حلقه نامزي ، لها رمز لنجايه
نجمي محققين في حلقه واحد هذا
من الحلقه مستندره فاخذوا معنى
استاروه في هذه الكلمه واطلقوه هاعلى
باتم الذي يقدم في التحضيره .
حلقه حاف يحييف حقيقاً
لفظه حيف في العربية تدل على
لم والجور ، وفي الفارسيه بمعنى
مراة .

وقد استخدمت في اللغة
إرسيه المعاصره على أسلوب
إرسيه عندما يقال في الغايه :
فاز ايران كاركه انبغذت دهر يا
بازره لنتيجته التي حصلنا عليها كما
نرى هذه اللفظه في الفارسيه على
نوع آخرها وهو "الاسراف و
الهدر عندما يلحق حيف وميل شاذ
بل تدبير واسراف في ذلك
اختلافات من مدخل
قدمات لفظه ختايات في
رسيه المعاصره بمعنى منتجات
و فقط . وقد عاينوا ان الفارسيه
من هذا المصطلح لهذه الكلمه مما
يؤيد القول بان اللفظه في الفارسيه
التي نتجت بكافه انواعها من الدخان
تصرف معناه في العريه فهو (دور)
المرفوع المدلول ان أخذه الفارسيه

الفرس
منذ القديم
الزمان عُرِفوا
بالحضارة الاب

والفرس منذ القديم

الزمان عرفوا
الحضارة الاب
و هذا مانراه
في آثارهم
التراثية
و العب

أَيْضاً كَانُوا
كَذَلِكَ حَيْثُ
يَشْدُهُمْ
التَّارِيخُ
وَلَا سِيَّامَا بَعْدَ
ظَهْرِ الْأَسْلَامِ

و قد جاءت لفظة «سواد» في
الفارسية تطلق على العلم فقط أى علم
القراء والكتابه.

وذلك لأن الورقة البيضاء تصبح سوداء بأثر الكتابة ثم ركت هذه اللفظة في الفارسية مع حرف المصباح (با) ضمنعت لفظة جديدة وهي « باسواده » تعني الكتابة والقراءة والمعلم والمثقف أيضاً.

ولأت المطبوخة لأعطه، الكهه
 ولأت الدابة فغرها من أشباه،
 ولأت الجند فكل أن قبل أن
 العقاقير والأدوية الكميات كان
 يأخذون ويتداولون
 شارب وتباع هذه الأعشاب عند
 والمطرار وهو الذي يبيع الأدوية
 للمرضى وإيضاً يبيع التوابل
 ها من منتجات عيشية
 يومية أخذت شكل أي الأدوية
 عند العطار وأطلقت على
 أي التوابل فقط.

وعنه وعن
 المرونة الحق والاسترخاء

کلام مسموح و لکن

طاهر غضبان الخنفري



لماذا عند مآزار السيد القائد آية الله
الخامناتي والسيد رئيس الجمهورية
المحترم مدينة الالهوازي وتكلموا امام
الجمهور والكامرات وسائط الاعلام
العالمى كمن يخطبوا بلسان عربى
ولماذا لم يخطبوا خوف باقى مدن ايران
بخطاب عربى؟
الجواب هو انهم يعرفون ويتعرفون
بجود والشدائد العربى فى هذا المنطقه
ويحترمون ايضا كفى هناك امر مؤسف
جدا حيث توجد قبائل عربيه فى مناطق
فى افكار وذهنيه معظم ابناء العرب فى ايران

[illegible]

عجائب و غرائب



سعيد مزرعه



كثيراً ما يستل البعض عن علم
الطليعات وعن معنى الظلم وحقيقته
فكذلك عن مدى تأثيره في النفوس أو
حياته. وقد اخطأ البعض في معناه فنبهه
على السحر وهذا غير صحيح لأن علم
السحر هو علم مستقل في نفسه كما ورد
في كتب اصحاب التخصص. ولتوضيح
سورة ذكر شئ مما أورده الشيخ البهائي
رحمه الله عليه أقال: علم الطليعات
لم يتعرف من كيفية تمزيج القوى

أما ما غريب في عالم الأثر والفساد. واختلف في معنى طسليم على أقوال ثلاثة :
 أول أن الطل بمعنى الكثر والمعنى أثر اسم. والثاني أنه لفظ يوناني معناه عتدله :
 ط على الأوامر كتأدية عن مطلوب اسمه أعنى طسليم (٢) وقد نسب بالقول أغنى
 على الأوامر جعفر بن منى الصادق (ع) كما ذكره جابر بن حيان في قصته
 مشهورة (٣) فالتكى تم كبت كتمه فخر دافعة ثم كبتها وأصورتها
 سمته أسماه عسطلط. وأما عن مدى تأثير السطلاط في النفوس الحيوانية
 فقد أذكر بعض الأمثلة لتوضيح ذلك. فقد نقل كلام ألبان الديوري في كتابه حياة
 الحيوان للبريد عن كتاب الخطيب والمفترق في ترجمه أسماه بن النسخة التي ولي
 سبر لويدي عن عبدالمكليم بن مروان وأحمد سليمان وهو الذي بنى مقياس التيل العتيق
 بن جيزيره فسقط مصر ذكره أبى يونس في تاريخه. ثم روى الخطيب في ترجمه
 أنه هذ أن صنما كان بالاسكندرية يدر على حشفه عن حشف البحر
 تسلما بأصابعه فكان الاسكندريين لا يقرل أكان مما عمله سليمان الشى عليه الصلاة
 والسلام أو كان الاسكندرية صندم الحياتن تدور حول وحول الاسكندرية وكان قد
 سئل طوم قامه الرجل اذا ابتلع ومد يديه . فكتب أسماه بن زيد وهو عامل مصر
 ليلين عبدالمكليم بن المؤمئنين أن عندنا بالاسكندرية صنما يدرل فشرجل
 نوح نحاس وقد غلت عنته القفوس . فان رأى ألبى المؤمئنين أن نزلته ولم يجعله قفوسا
 لنا . فان رأى غير ذلك فكبتنا نحن وبخضره . فبعث ألبى أمانا فأتوا بالصلصم
 المسافقت فوجدت عيناه ياقوتين حمرا ليين ليس لهما قيعا فضره أسماه بن زيد
 بالأسفطفت فوجدت ولم ترجع إلى ذلك المكان أبدا بعد أن كانت لا تغار له ليلولا
 (٤) تصاد بالدم (٥)

قلت: قد ثبت لدينا مصححه الثالث، وقد يجد كل صاحب بصيرة ومتبع
أمل لهذا العلم صححه ذلك. وإيضاً ثبت بالأدلة وثقاً أوردها من مثال أن لهذا
مما ثبت في النفوس أن يمكن التغلب عليه، وإما بالنسبة لتاريخ هذا العلم فأقول
إن الأستاذان أن هذا العلم وجد منذ زمن من ادريس النبي عليه الصلاة والسلام
في القرن الرابع والخميس وذلك أخافه العلماء العرفيين به من الناس. ولا استبعد
دع ظهوره في السنوات أو العقود الآتية والله اعلم.

١- شيخ محمد بهاء الدين - الكشكول ج ٢ ص ٢٠٨-٢٠٩
٢- ذكر زكي نجيب محمود - أشواق جابر بن حيان.

٣- كمال الدين: ج ١ ص ١٠٠. ج ٢ ص ١٠١. ج ٣ ص ١٠٢. ج ٤ ص ١٠٣. ج ٥ ص ١٠٤. ج ٦ ص ١٠٥. ج ٧ ص ١٠٦. ج ٨ ص ١٠٧. ج ٩ ص ١٠٨. ج ١٠ ص ١٠٩. ج ١١ ص ١١٠. ج ١٢ ص ١١١. ج ١٣ ص ١١٢. ج ١٤ ص ١١٣. ج ١٥ ص ١١٤. ج ١٦ ص ١١٥. ج ١٧ ص ١١٦. ج ١٨ ص ١١٧. ج ١٩ ص ١١٨. ج ٢٠ ص ١١٩. ج ٢١ ص ١٢٠. ج ٢٢ ص ١٢١. ج ٢٣ ص ١٢٢. ج ٢٤ ص ١٢٣. ج ٢٥ ص ١٢٤. ج ٢٦ ص ١٢٥. ج ٢٧ ص ١٢٦. ج ٢٨ ص ١٢٧. ج ٢٩ ص ١٢٨. ج ٣٠ ص ١٢٩. ج ٣١ ص ١٣٠. ج ٣٢ ص ١٣١. ج ٣٣ ص ١٣٢. ج ٣٤ ص ١٣٣. ج ٣٥ ص ١٣٤. ج ٣٦ ص ١٣٥. ج ٣٧ ص ١٣٦. ج ٣٨ ص ١٣٧. ج ٣٩ ص ١٣٨. ج ٤٠ ص ١٣٩. ج ٤١ ص ١٤٠. ج ٤٢ ص ١٤١. ج ٤٣ ص ١٤٢. ج ٤٤ ص ١٤٣. ج ٤٥ ص ١٤٤. ج ٤٦ ص ١٤٥. ج ٤٧ ص ١٤٦. ج ٤٨ ص ١٤٧. ج ٤٩ ص ١٤٨. ج ٥٠ ص ١٤٩. ج ٥١ ص ١٥٠. ج ٥٢ ص ١٥١. ج ٥٣ ص ١٥٢. ج ٥٤ ص ١٥٣. ج ٥٥ ص ١٥٤. ج ٥٦ ص ١٥٥. ج ٥٧ ص ١٥٦. ج ٥٨ ص ١٥٧. ج ٥٩ ص ١٥٨. ج ٦٠ ص ١٥٩. ج ٦١ ص ١٦٠. ج ٦٢ ص ١٦١. ج ٦٣ ص ١٦٢. ج ٦٤ ص ١٦٣. ج ٦٥ ص ١٦٤. ج ٦٦ ص ١٦٥. ج ٦٧ ص ١٦٦. ج ٦٨ ص ١٦٧. ج ٦٩ ص ١٦٨. ج ٧٠ ص ١٦٩. ج ٧١ ص ١٧٠. ج ٧٢ ص ١٧١. ج ٧٣ ص ١٧٢. ج ٧٤ ص ١٧٣. ج ٧٥ ص ١٧٤. ج ٧٦ ص ١٧٥. ج ٧٧ ص ١٧٦. ج ٧٨ ص ١٧٧. ج ٧٩ ص ١٧٨. ج ٨٠ ص ١٧٩. ج ٨١ ص ١٨٠. ج ٨٢ ص ١٨١. ج ٨٣ ص ١٨٢. ج ٨٤ ص ١٨٣. ج ٨٥ ص ١٨٤. ج ٨٦ ص ١٨٥. ج ٨٧ ص ١٨٦. ج ٨٨ ص ١٨٧. ج ٨٩ ص ١٨٨. ج ٩٠ ص ١٨٩. ج ٩١ ص ١٩٠. ج ٩٢ ص ١٩١. ج ٩٣ ص ١٩٢. ج ٩٤ ص ١٩٣. ج ٩٥ ص ١٩٤. ج ٩٦ ص ١٩٥. ج ٩٧ ص ١٩٦. ج ٩٨ ص ١٩٧. ج ٩٩ ص ١٩٨. ج ١٠٠ ص ١٩٩. ج ١٠١ ص ٢٠٠. ج ١٠٢ ص ٢٠١. ج ١٠٣ ص ٢٠٢. ج ١٠٤ ص ٢٠٣. ج ١٠٥ ص ٢٠٤. ج ١٠٦ ص ٢٠٥. ج ١٠٧ ص ٢٠٦. ج ١٠٨ ص ٢٠٧. ج ١٠٩ ص ٢٠٨. ج ١١٠ ص ٢٠٩. ج ١١١ ص ٢١٠. ج ١١٢ ص ٢١١. ج ١١٣ ص ٢١٢. ج ١١٤ ص ٢١٣. ج ١١٥ ص ٢١٤. ج ١١٦ ص ٢١٥. ج ١١٧ ص ٢١٦. ج ١١٨ ص ٢١٧. ج ١١٩ ص ٢١٨. ج ١٢٠ ص ٢١٩. ج ١٢١ ص ٢٢٠. ج ١٢٢ ص ٢٢١. ج ١٢٣ ص ٢٢٢. ج ١٢٤ ص ٢٢٣. ج ١٢٥ ص ٢٢٤. ج ١٢٦ ص ٢٢٥. ج ١٢٧ ص ٢٢٦. ج ١٢٨ ص ٢٢٧. ج ١٢٩ ص ٢٢٨. ج ١٣٠ ص ٢٢٩. ج ١٣١ ص ٢٣٠. ج ١٣٢ ص ٢٣١. ج ١٣٣ ص ٢٣٢. ج ١٣٤ ص ٢٣٣. ج ١٣٥ ص ٢٣٤. ج ١٣٦ ص ٢٣٥. ج ١٣٧ ص ٢٣٦. ج ١٣٨ ص ٢٣٧. ج ١٣٩ ص ٢٣٨. ج ١٤٠ ص ٢٣٩. ج ١٤١ ص ٢٤٠. ج ١٤٢ ص ٢٤١. ج ١٤٣ ص ٢٤٢. ج ١٤٤ ص ٢٤٣. ج ١٤٥ ص ٢٤٤. ج ١٤٦ ص ٢٤٥. ج ١٤٧ ص ٢٤٦. ج ١٤٨ ص ٢٤٧. ج ١٤٩ ص ٢٤٨. ج ١٥٠ ص ٢٤٩. ج ١٥١ ص ٢٥٠. ج ١٥٢ ص ٢٥١. ج ١٥٣ ص ٢٥٢. ج ١٥٤ ص ٢٥٣. ج ١٥٥ ص ٢٥٤. ج ١٥٦ ص ٢٥٥. ج ١٥٧ ص ٢٥٦. ج ١٥٨ ص ٢٥٧. ج ١٥٩ ص ٢٥٨. ج ١٦٠ ص ٢٥٩. ج ١٦١ ص ٢٦٠. ج ١٦٢ ص ٢٦١. ج ١٦٣ ص ٢٦٢. ج ١٦٤ ص ٢٦٣. ج ١٦٥ ص ٢٦٤. ج ١٦٦ ص ٢٦٥. ج ١٦٧ ص ٢٦٦. ج ١٦٨ ص ٢٦٧. ج ١٦٩ ص ٢٦٨. ج ١٧٠ ص ٢٦٩. ج ١٧١ ص ٢٧٠. ج ١٧٢ ص ٢٧١. ج ١٧٣ ص ٢٧٢. ج ١٧٤ ص ٢٧٣. ج ١٧٥ ص ٢٧٤. ج ١٧٦ ص ٢٧٥. ج ١٧٧ ص ٢٧٦. ج ١٧٨ ص ٢٧٧. ج ١٧٩ ص ٢٧٨. ج ١٨٠ ص ٢٧٩. ج ١٨١ ص ٢٨٠. ج ١٨٢ ص ٢٨١. ج ١٨٣ ص ٢٨٢. ج ١٨٤ ص ٢٨٣. ج ١٨٥ ص ٢٨٤. ج ١٨٦ ص ٢٨٥. ج ١٨٧ ص ٢٨٦. ج ١٨٨ ص ٢٨٧. ج ١٨٩ ص ٢٨٨. ج ١٩٠ ص ٢٨٩. ج ١٩١ ص ٢٩٠. ج ١٩٢ ص ٢٩١. ج ١٩٣ ص ٢٩٢. ج ١٩٤ ص ٢٩٣. ج ١٩٥ ص ٢٩٤. ج ١٩٦ ص ٢٩٥. ج ١٩٧ ص ٢٩٦. ج ١٩٨ ص ٢٩٧. ج ١٩٩ ص ٢٩٨. ج ٢٠٠ ص ٢٩٩. ج ٢٠١ ص ٣٠٠. ج ٢٠٢ ص ٣٠١. ج ٢٠٣ ص ٣٠٢. ج ٢٠٤ ص ٣٠٣. ج ٢٠٥ ص ٣٠٤. ج ٢٠٦ ص ٣٠٥. ج ٢٠٧ ص ٣٠٦. ج ٢٠٨ ص ٣٠٧. ج ٢٠٩ ص ٣٠٨. ج ٢١٠ ص ٣٠٩. ج ٢١١ ص ٣١٠. ج ٢١٢ ص ٣١١. ج ٢١٣ ص ٣١٢. ج ٢١٤ ص ٣١٣. ج ٢١٥ ص ٣١٤. ج ٢١٦ ص ٣١٥. ج ٢١٧ ص ٣١٦. ج ٢١٨ ص ٣١٧. ج ٢١٩ ص ٣١٨. ج ٢٢٠ ص ٣١٩. ج ٢٢١ ص ٣٢٠. ج ٢٢٢ ص ٣٢١. ج ٢٢٣ ص ٣٢٢. ج ٢٢٤ ص ٣٢٣. ج ٢٢٥ ص ٣٢٤. ج ٢٢٦ ص ٣٢٥. ج ٢٢٧ ص ٣٢٦. ج ٢٢٨ ص ٣٢٧. ج ٢٢٩ ص ٣٢٨. ج ٢٣٠ ص ٣٢٩. ج ٢٣١ ص ٣٣٠. ج ٢٣٢ ص ٣٣١. ج ٢٣٣ ص ٣٣٢. ج ٢٣٤ ص ٣٣٣. ج ٢٣٥ ص ٣٣٤. ج ٢٣٦ ص ٣٣٥. ج ٢٣٧ ص ٣٣٦. ج ٢٣٨ ص ٣٣٧. ج ٢٣٩ ص ٣٣٨. ج ٢٤٠ ص ٣٣٩. ج ٢٤١ ص ٣٤٠. ج ٢٤٢ ص ٣٤١.

لمن يرفعون العلم؟!

خالد كاظم المياحي



قال في أحد الأيام مؤسس الدولة العبرية الصهيونية بن غوريون: فخاف من العرب في ذلك اليوم الذي يتعلمون فيه كيف يقطعون الشارع ويمرون على خطوط المشاة!!

عوضاً عن هذا الكلام كان عليه أن يقول خوفنا من اليوم الذي يرفع العرب فيه علماً أو راية واحدة؟! كما حدث في انتصارات جيوش أجدادنا في أيام الفتوحات الإسلامية، إذ كان لهم بيرقاً واحداً وشعاراً واحداً وقيادة موحدة

وفي أي بلد، العلم هو كل شيء لذلك البلد، هو الاعتزاز، هو الرمز والسر، هو الفخر وأخيراً هو قصه وحكاية وطن. فيها المقاومة والتضحية والفداء، فيها السلام وفيها حب الحياة والانسانية والأوطان.

في عصر الجاهلية كانت كل قبيلة تحمل رايته أو علمها الخاص بها في الحروب وفي الأحرار والمناسبات المختلفة، كما كانت كل قبيلة تملك لها خاصاً بها وفي بعض الأحيان كانت بعض القبائل وهي ذاهية للحرب تحمل هذا الرب في مقدمة صفوف المقاتلين!

جاء الإسلام وسيراحل متاليه ذهبت كل تلك الخرافات مع الريح. وبعد عدة قرون وكان التاريخ يعيد نفسه من جديد، أعلام ويارق لكل عشيرة ووطنه، وخاصة بمنطقة جزيرة العرب وتوابعها، ناهيك عن أعلام الدول العربية التي هي رسمية وتعتبر شعار الدولة.

وهناك أحزاب وتكتلات سياسية لكل واحد منها علمها الخاص. إذا تأملنا قليلاً وتخلصنا من الذاتية ونظراً بعين ثابته لهذه الظاهرة نرى أن مثلاً تذكرنا بالحرب الأهلية عند بدايات السبعينات في لبنان.

كل طائفة وكل حزب وفصيله سياسي أو مذهبي كانت تصب أعلامها على الأبواب الرئيسية للأحياء التي كانت تتواجد فيها. لا يهم مقاتليها إلا اعتزاز هذه الأعلام الكاذبة الخداعة البلب كانت تحترق وتشتت، والشيخ والمجان والأطفال كانوا يمتناه حطب لهذه المحرقة ومن كان يحمل نفسه على هذه الجرائم، الكل كانوا يعتبرون أنفسهم هم أصحاب الحق وهم يجب أن يسيطروا على لبنان وعلمهم يجب أن يسبق كل الأعلام ويعرفونها!! والمستفيد الأول والآخر هو الكيان الصهيوني القائم على الفتن والتفرقة بين الشعب الواحد. وفي أكثر الأحيان كان هذا الكيان يدعم ويشكل على ومباشر بعض هذه الفصائل والطوائف لاستمرار سكب الدماء والدمار.

انتهت الحرب الأهلية في لبنان وانتهت كل هذه الفتن وولت مع أصحابها وكان الندم قد أصاب الكثيرين ممن كانوا قد اشتركوا في الحرب وبقيت لبنان هي لبنان. قبل شهر تقريباً عندما سمعت نبأ اعتقال الرئيس العراقي صدام حسين وعرضت على التلفاز مشاهد مقززة بحد ذاتها، أحزاب سياسية عراقية قامت بالاحتفال والترحيب على ضوئها وهي تترفع بأعلامها الخاصة!

ولأسف الشديد كم صارت السياسة العونية بيد هذا وذاك إلى درجة حيث قاموا بحلف شعار «الله أكبر» من العلم العراقي ولا أعرف ماذا يريدون أن يفعلوا مستقبلاً فكان هذا الشعار الإلهي؟ خوفاً من ذلك اليوم الذي نرى صورته بوش وأصحابه الأوفياء على هذا العلم وكأنهم أبطال وطنيون!

خلال هذه الأشهر العشرة ومن خلال الممارسات الهيجية لقوات الاحتلال في العراق واتخاذ أبيض الوسائل والمؤامرات ضد الشعب العراقي ومحاولتهم لافعال نار الفتن، هناك مخاوف عدة ومنها ما أصاب لبنان لا قدر الله يصيب العراق وتجدد سيناريو الأعلام المزيفة والخادعة!

كما ترون محاولات امريكية لاعتقال واغتيال الشيخ الفلاني من الطائفة الفلانية أو تفجيرات في مسجد للطائفة الفلانية، أو سلسلة تفجيرات على طائفة أخرى في مكان مقدس ومناسبه مقدسه وما هذه الممارسات الاشارة لشغلها امريكا والموساد الاسرائيلي لاشغال حرب أهلية في العراق لا تبقى ولا تذر فانتبهوا أيها العراقيون واباكم وكثرة الأعلام.

دردشة

ناصر حيدري

اليوم اشتريت مصابيح ملونه بالالوان الحمراء والبنفسجية والصفراء والخرقاه هذه المصابيح تنصب في البيوت في المناسبات الساره كأعياد الميلاد والاعراس وما شابه ذلك.

لست ادري لماذا اشترتها؟ وأيها مناسبه ساره وقتعتها كي انصبها فيها. ربما الدافع الاقوى الذي دعمني بشرائها هو خير ضعيف منك. اخير اطلعت انك كبتت لي رساله ولم ترسلها، هذا الخبر الوجيه والمقول حرك احاسيسى وابوحى بانك مارلت تجبيني اثبت بالمصاييح وعلقتها في غرفتي وشعلتها، للحظات احسنت انك جالس جيتي وتكلميني تمازجيني وبرأيي هذا الشعور بكيفي ، فانا لا احتاجك من اجل الجنس ولا من اجل رفقه طريق تحميلي فيه بعض همومي وتشاركتيني في اجرائي وافراحي ، انا احبك وحبي لك ليس له شواطي ولا حدود.

ضحكناك ،افاساك ،وعيونك التي تراقني هي اكبر حافز لاستمرار حياتي واحاسيسى بسعادتي لا يتم زالا منك. انت اليوم خيال ووهم وخلم ليس الا هذا ما يقوله الناس ، لكن قلبي يقول، انك حقيقه وكل الحقيقه ، لانك براك في وجه كل امرأه وكل فتاه واكل انتي ، ايضاً لست عقده شرقيه كما يعتقد البعض ومنهم العلماء لأنه وئين كلمات مع كل دقه وكل لحين ، وهكذا انت عدتي فما انا عندك؟! لست ادري انك كل ما اعرفه عنك انك تحبيني، هذا الامر باتي لا احسن ولا اشعر بحدوده اختيارى امرأه يرجع الى فضلك وبحضورك الدائم معي ، فلا تلتقي مكانك عندى لم تتغير ، اذا كان خير الكلام ما قل ودل واذا اردت اجمع كلماتي سوف اقول اني احبك ولا ارضى سواك يشاركيني في هذا الحب ، واذا سمعت شيئاً عنى قد تزجيك فانها مجرد اختيار انه مجرد كلام دار بيني وبين قلبي ، فلما اخترتبه عرفت بانه مازال يحبك وقلبي صرح لي بأنه على هذا حال، احب الوسائط ولا احبها ، فلو وجود الوسائط لما اطلعت عليك لكن الوسائط هي التي اصبحت الحاجز الاكبر يعنمنى من رويتك. لا بأس اقبل الوسائط شريطه ان تعديني من خلالها سوف تلتقي قريباً. نسيبت اقول لك بان صديقاً أديراً غريباً بامرنا وقال رسالتك ليست رساله ادبيه بحتة إنما تقصداً شخصيه واقعيه بومن خلاله عرفت باننى استطعت ان اريدمك منوأتى.

هذه الامره لا تراق منك ان تقرأ هذه الرساله وتحرق فيها في النار، اريد ان تدفنتيها في زاويه في قلبك ، واذا يمكن هذا الامر غير ممكن فاعلمني بها ما تشائين ، انت تعرفين اننى لا اطلب المستحيل منك ، إنما تعودت ان تطليقنى اذا المستحيل منى في يوم طليت منى ان اساك وانا قلت ، اطلبنى متى انى شئ الا هذا الامر ، انا تائبهت نعم ومن نسيبت. اخيراً بدأت اشعل هذه المصابيح كل ما اثبت من خارج البيت الى غرفتى وانا متفعل هذه الليله بعيد ميلادك قبل ان باتي في نهائى غفلسى آب سمنى ما تشائين مجنون ، عاشق ، وياخير افضل واقرّب لي متأكد انك سمنى بهذا الاسم ، لاننى اعشقتك عن وعى كامل الاسم -ومتأكد انك تعشقين عن وعى كامل وتجبيني لتلقى اودعك الله الذى لا تضيع وداعته.

قالوا

« احفظ الوصايا لا تقتل ، لا تزنى ، لا تسرق لا تشهد بالزور ، أكرم أباك وأمك واحب قريبك كنفسك..»

العبد الجديد

ولا تمش فوق الأرض الا تواضعاً
فكم تحتها قوم هم منك ارفع
(شاعر)

الوطن هو الأرض التي يسعد فيها الانسان
ويكرم.

(نجيب محفوظ)

السعيد من اتعظ /وعظ بغيره.
(النبي)

الوقت كالسيف ان لم تقطعه قطعك.
(مثل)

هيات تكتّم في الظلام مشاعل
(المتنبى)

الماضى أشبه بالآتى من الماء بالماء
(ابن خلدون)

اذا مَرَضنا نوبينا كُلٌّ صالحه
وان شقيننا فقينا الزَيْغُ وَالزُّلُّ
(المستنجد بالله)

لا امس من عمر الزمان ولا غَدَ
جُمع الزمانُ فكان يومَ لقاءك
(احمد شوقي)

ارى الموت اعداد النفوس ولا أرى
بعيداً غداً ما اقرب اليوم من غدٍ
(طرفة ابن العبد)

اذا أردت أن تكون أديباً فتفنن في العلوم.
(ابن قتيبه)

اذا ضحك العالم ضحكاً ، معج من العلم مجّة
(على بن أبى طالب)

حدث

السيد سعيد الشبري ينقل جثمان والده الى النجف الاشرف

تقرير ام مهدي الموسوي

انتقل الى رحمة الله الخطيب السيد محمد بن السيد سلطان آل البابل الشبري في شهر ذي القعدة من هذا العام عن عمر يناهز ٨٥، وكان المغفور له يوصف بالكرم وحب أهل البيت وكان محباً للادب حيث كان يحفظ الكثير من اشعار الشعراء وليست هذه الصفات غريبة من مثل هكذا انسان فهو في الدرجة الاولى هاشمي ينسب الى الدعوة الحمدية وموسوي ينتسب الى الامام موسى الكاظم (ع) ومشعشعي يصل نسبه بعده وسائط الى علامه عصره الى من كان علماً في سماء الحوزة ، الى مؤسس الاماره المشعشعيه (السيد محمد المشعشع) وهو احد ابناء الامير الفقيه السيد بايل(ره) ويشيرى ينتسب الى الفقيه الراحل السيد شبري الموسوي (ره) ومن الجدير بالذكر ان الراحل والد الشاعر الاديب الشبري صاحب برنامج مع (الشعر الشعبي) في اذاعة الاهواز والمرحوم هو والد الشاعر الاديب السيد سعيد الشبري والسيد سعيد هو الذي نقل جثمان والده الى النجف الاشرف حيث دفن بجوار جده امير المؤمنين (ع) ونظم السيد سعيد الشبري بهذه المناسبه الابيات التاليه:

ماشئ او معني الجَدُّك ابو احسين
اريد احضن الكلبه او الزم الياب
وشم اتراب كبره او اتعب انجب
وكله اليوم اجبت الكلب مناصب
اوتته الى حضرتك جنته بضر غام
ابو الى اعتنا لك ابد ما خاب
كفضه عمره او فجايت ايجدتم احسين
وبو فاضل عضيده او باجي الصحاب
بيو الحسين ابوي اليوم بحماك
ضيقك لو ترفضه اعليك معاب
حاشه ابنيك ترفضه او جاي خطار
او اتته الى تضييف حتى لجنتات
دخليتي اصبح ابعالي الصوت
انظم جسمه ابوي اباشرف اتراب
او هنيا لك اكله اتجاور اليوم
ابو الحسين حيدر داحي الباب

من عيون الشعر

حمولاً صبوراً لو تعمّدني الردى
لسرت اليك مُشرقَ الوجه راضياً
(بدیع الزمان الهمدانی)

قالوا صبرت و ماصبرت جلادة
لكن لقله حيلتي أتصبر
(أبو هلال العسكري)

تذكرت أياما مضين من الصبا
وهيات هياتا اليك رجوعها
(الاحوص)

اجعل طعامك كل يوم مره
واحذر طعاماً قبل هضم طعام
(ابن سينا)

نهنائي عقلي عن امور كثيره
وطبعي اليها بالغريزه جاذب
(أبو العلاء المعري)

قد تشكر العين ضوء الشمس من رمد
ويتكر القم طعم الماء من سقم
(البوصيري)

جهلت ولم تعلم بأنك جاهل
فمن لي بمن يدرى بانك لاتدرى
(شاعر)

يموت البوي منى اذا مالقيتها
ويحيا اذا فارقتها فيعود
(جميل بثينه)

قل	ولا تقل
الرّحيف	بورش
مُؤجّد	يكتايرست
التوحيد	يكتايرستى
تذكاريه	يادگاري
مهذار، ثرثار	ياوه سرا
مهورس	هوسران
فن التمثيل	هنر نمايش
ممثل السينما	هنرپیشه سینما
الزّميل	همکار
ابن البلد	مهمشهری
المواطن	هموطن
مُشرّد	ولگرد
سائب	ول
خطير، خطوره	وخیم
حفيد	نوه
خدعه	تیرنگ
الطاقة، البشره	نیروی انسانی
مسلحه	تیمکدان
العرض	نمایش
سياق، بياراه	مسابقه
كره الطاولة	تيس
كره الطايره	واليبال
كره السله	بسکيتبال
حارس المرمى	دروازه بان
الحكم	داور
الفريق	تيم
الشوط الاول	نيمه اول
الهدف	گل
ضربه جزاء	پنالتی

م الف ۵/۶۸۴۲۵ گهگی تغییرات
آهگی تغییرات شرکت توسعه مسکن خوزستان ثبت ۶۲۵۳ کلاسه ۶۷۱۴ طبق صورت جلسه مجمع عمومی فوق العاده مورخ ۸۷/۸/۱۷ تصویب سهامداران که طی نامه ۱۳۳۲۸ - ۸۷/۸/۳۰ ارسال گردید.
سال مالی شرکت روز اول دی ماه هر سال از اردیبهشت تا پایان آذرماه سال بعد به پایان رسیده است.

دوستی خواهم. رئیس اداره ثبت اسناد و املاک اهواز
شرکت دزستان (سهامی خاص) ثبت ۲۷۱۶ کلاسه ۲۹۸۲ براساس صورت جلسات ۸۷/۷/۱۰ مجمع عمومی صاحبان سهام تصویب هیئت مدیره همان روز که طی نامه رسمی ۲۵/۸۳۰ - ۸۷/۸/۲۸ شرکت نامبرده بالا باین اداره رسیده تصمیحاتی بشرح زیر اتخاذ گردید:
۱- گزارشنامه سال ۱۳۸۱ شرکت مورد تأیید اعضاء درمجمع قرار گرفت.
۲- آقای مهدی کوچک بازرس شرکت برای مدت قانونی تعیین وانتخاب شد.
۳- اعضاء هیئت مدیره عبارتند از:مصطفی صنیعی مدیر عامل- میروس قهاری رئیس هیئت مدیره مهسا صنیعی نایب رئیس هیئت مدیره برای مدت دوسال تعیین وانتخاب شدند.
۴- حق امضاء، اوراق مالی واستاد تمهیدآور شرکت کما فی السابق با امضاء مدیر عامل ویکی از اعضاء هیئت مدیره یا مهر شرکت خواهد بود مضافا دیگر اختیارات هیئت مدیره بشرح مصوبات قبلی مندرج در اساسنامه است.
دوستی خواهم -رئیس ثبت اسناد و املاک اهواز

۳۷۸۶۸۰۰



الصوت الشعب

رحيم الطلايى - قريه اميكه
ما خان الشهم طبعه ولا خان التذل ناعور
كبر الشرف ولا يعشك الخيل الثور
جف الما اخذ ثاره جايته يهد واثير
الدجاجة ايا زمان اتشيخ بين اصكور

فرق بين الساكت وبينوله بيت وبين البعادي وهدموله وطن.
فرق بين الجبال ابوجه السيوف وبين كلمن طاح ويلحظه اندفن
عدنه يا خويه ايهلجف الحيات والصحيح اويه الغلط يتناقض
صدك هوه الموت واحد للرجال بس فرق موت الخنك عن الطعن
وفرقت موت رستم ابوسط الدواب وبين طبرت هامتك يا بو الحسن

الحاج رحيم سوارى
وتظل الحياه بالرغم من مطبات الحزن واللحظات غير السعيده التى تمر بنا
عند ما نحل البعض مصيبه ماتظل جلوه مشرقه علينا نعيشها وان نغتم كل لحظه وثانيه من ثوابها التى تمر بيسره البرق.
علينا ان ننسم للحياه وان نتقبل حلوها ومرها بروح والمرح والتفاؤل -ولا نعطي للهموم فرصه الانقضاضى على لحظات الفرح الوردية انها الحياه كالحقيقه الجميله المزدحمه بكافه الزهور وبشئى الالوان.
تذبل زهره لنتيب اخرى وما علينا نحن سوى تكحيل العين بالنظر الى منظرها الجميل.
الحياه جلوه بوجود الاله والاصدقاء والخلان على الدوام فى الافراح وفى الاتراح يخضعون من وطاء الحزان والمصائب التى تحل بنا جميعا. بهم نواصل الانتماء وبهم نتخطى اللحظات غير السعيده ليحل الفرح (الفرح) انها الحياه جلوه جميله وعلينا ان نغمها حتى نغمنا.

محمد عباسى از آيادان
با گذشت حدود بيست روز از اسفند ماه و دادن وعده اى از سوى مسئولين در اخبار صداوسيمما متأسفانه تا كنون از بن كارمندی- حق الزحمه يك ماه مرخصى مناطق محروم ومطالبات فرهنگيان پرداخت نشد. مسئولان مربوطه رسيدگى كنند.

جمع من شباب الفلاحيه:
تشكر الله اولاً و آباءه الفلاحيه ثانياً على الفوز الذى حققه المرشح الشعبى سماحه الشيخ مجيد الشاوردى الناصرى وتنمى الموقفيه من أجل خدمه هذه المنطقه المحرومه وكذلك شكر خاص لصحيفه صوت الشعب الموقره بسب ادائها الدور الفاعل فى الانتخابات.

جمع من شباب الحوزيه والخفاجيه والبستين:
بما أننا شعب واحد وأسرّه واحد ولكن نرى فى الآونه الاخيره بعض الاخوه المرشحين وأتباعهم فى منطقتنا يسمون الى التفرقه ويدعون الى القليله العمياء ويبرحون الخلافات والنزعات الطائفية القديمه بين القبائل من أجل الوصول الى غاياتهم الدنيه ولكّهم لم يستطيعون باذن الله وهمّه الشباب المثقفين ، لا للقبليه ، نعم للوحده.

صوت الشعب:
تعلم لكل الاخوه والاخوان المتصلين من هذه المناطق بأن صوت الشعب وكأنيهاو جمهورها يرفضون هذه النزعات التى تسعى الى تمييز الشعب والتفرقه بين أبناءه ، كلنا اخوه « واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا » علماً بأن صوت الشعب لها رأى فى هذا الموضوع ستعلن عنه فى الاعداد القادمه ..

بالملاعب يعرب سمّيته

ناصر جاسس

من المشاكل التى يعانى منها شعبنا هي القبليه ، والقيليه فى حد ذاتها ليست سيئه إنما تبرز اسانتها من خلال الانتماء القبلى العنصرى فى كثير من الاحيان . ما نراه اليوم على واقع الارض هو ان كل قبيله من قبائل الاهواز تنتسحى برمز لها وتفتخره عندمناسباتها المختلفه ، والتفاخر والتغنى والتزجل بشخصيه مايزعج الآخرين الذينهم ينتمون لقبائل اخرى.فيوجد الانشقاق الشعبى ويخلق الحاساسيات، ما هو مجدى ان يغم الامر الذى اتخذته بعض القبائل وهو تغيير النخوه من شخصيات تخصهم الى شخصيه عامه وهى «يعرب» ولنا دعوه عامه لكل الاشخاص والمترجلين فى المناسبات المختلفه ان يخذو خذو تلك القبائل ويتنخوا ويعرب بدلاً من دارم وعامر وغيره من الاسماء. لربما هذه انطلاقه شعبيه لتوحيد الصفوف وشطب كل الخطوط التقسيميه للالسان الاهوازي.

يقول شاعرنا الماتق الاستاذعلى عايد البديوى:
ابماطفه الهوسه اعشكتها وجها بگلبلى المنجد
وگمت من قلبي اخبطتها ابمهر رسى ويه سند
اتزوجتها ايت شمري وخلفت ولد
بالملاعب يعرب سمّيته

نأمل أن لا يكون هذا العدد الأخير

انتظرونا واتصلوا بنا

صوت الشعب صوتكم المعبّر

الأخ حميد العبيداوى

نتقدم اليكم بالعزاء والمواساه الأخويه
بمناسبه فقدان
زوجتكم المغفور لها وتنمنى لكم الصبر والسلوان

جمع من الأصدقاء

«دراسة في الشعر الشعبي»

عباس علي المزباني



التوسع في تحقيق الشعبي في الشعر



الحلقة الخامسة

قد رأينا من قبل كيف أن الشعر اتجه إلى أن يكون شعبياً، يصور نفوس الناس وحياتهم، على يد الوليد ومدارسه. ولكن هذه «الشعبي» كانت تقف عند حدود المعاني والموضوعات التي يشترك الناس جميعاً في ملائمتها، وتقع في حياتهم شرته عادلة لا تختص بواحد منهم دون الآخر. أو على الأقل لا تغرب الاختصاصات بها على الكثير منهم غربة تامة. لأننا من صميم المواقف الإنسانية. أو لأننا من صميم المظاهر الغالبة في حياة العصر. غلبة يستطعم معها حتى من لم يجربها أن يدرك منها ما يساعده على تنويعها (ولكن الوليد لم يكن في ذلك يعني بالظ السهل القريب يختاره خاصه. فلم يكن الوليد صاحب تصنع كما من بنا فجاءه (مذهب السيد الحميري) في اختيار اللفظ السهل اللين وتجنب الغريب والعويص والاستياع مع الطبع القوي. مؤكداً لتعصر آخر من عناصر تحقيق الشعبي للشعر، وكان لا بد بعد ذلك من إلقاء المعصنين في الشعر مادام متصل السير إلى تحقيق الشعبي التي كانت تطلها الحياة والجماعة ولكن الشاعر بين المعصنين كليهما لم ينزل بموضوعات الشعر عن مستواه الرفيع الذي جرى عليه التقليد. وسارت به الموضوعات قبل ذلك، فاشعرها هما وان اتسم بلفظ تأثير والاتصال به بالقياس إلى (شعر المدرسة القديمة) لا يزال محبواً بعض الشيء عن طوائف كبرى من الناس. وشعرهما لا يزال كذلك مقصراً عن إرضاء طائفة ضخمة من المواقف والانفعالات التي قد تكون في عرف الأخلاق وضعية ولكنها على كل حال (قسط فعال هام من حياة الناس) وتلك هي المواقف المتصلة بالجدد ونزوات النفس السريه وشهواتها العاجلة. وهذه أشياء مشتركة في طبائع الناس جميعاً. خيرهم وشرهم سواء (غير أنهم يختلفون في الاستجابة لها) فلم يلبث بشار أن جاء شعره ليثبت هذا الجانب من الشعر. وأن كان عمر بن أبي ربيعة قد ذهب فيه شوطاً بعيداً. ولكنه كان يفعل ذلك على طريقته. وحقق بشار هذا الجانب حتى راجع به شعره الرواج الذي قدمنا (والذي يشبه إلى حد كبير رواج الصحف التي تقدم اليوم الصور الغارية والقصص الغارية) ونزل بشار بالرفيع من الشعر من موضوعاته الرفيعة التي كل موضوع مهم بلغتها فاعتاده بعالجه شعرًا ليرضي به طائفة من الناس حتى أخذ القدماء عليه تفاوت شعره فيقول له رجل يا أبا معاذ انك لنجي بالأمم المهين، تقول مرة (إذا ما غشيتنا غشبة مغزيرة) هتكتاجاب الشمس أو فطرت دما

(إذا ما أعرنا سيداً من قبيلة
ذري منير حلي علينا وسلمنا
ثم تقول (رباه ربه البيت
تصعب العذل في الزيت
لها عشر دججات وديك حسن الصوت
فيقول له بشار: كل شي في موضعه. ورباه هذه جاره لي. وأنا لا أكل البيض من السوق. فرباه هذه لها عشر دججات وديك. فهي تجمع هذا البيض وتحضره لي (فكان هذا من قولها أحب إليها وأحسن عندها من: (فقا نيك من ذكرى حبيب وميزل)
ويرد مرة أخرى على من يناله في ذلك قائلاً (أنا مخاطب كلاً بما يفهم)
ويقول عنه أحمد عبيد الله بن عمار: أن بشاراً ينظم الشره ثم يجعل إلى جانبها بعره. وغيره مرة بقوله

أن سلمى خلقت من قصب قصب السكر لأعظم الجمل
وإذا أدت منها بصلاً غلب المسك على وبع الصل
وهذا الفاترة الذي كان يراه الفراء تغاروا وكان الفراء المحافظون بأحدونه على بشار. لم يكن عنده تغاراً وإنما كان يراه مذهباً سليماً أن يطرق بالشعر كل موضوع. وأن ينتج به كل منتهي وأن يركب في ذلك الطريق التي تلائم من يريد بقول الشعر. وهو على حد تعبيره في ذلك (أنا مخاطب كلاً بما يفهم) هو رأيي الآن في وجوب أن يصل الشعر إلى كل تسان. وأن يعالج كل موضوع (وهي ثوره على فكره وجوب التزام موضوعات بعينها الشعر مما جرى التقليد على التزامه) وهذا الرأي (تحقيق) واسع الشعبي الشعر أو لاجتماعه يعمي بكل الاتجاهين السابقين ويذهب إلى إرضاء أكبر عدد ممكن من الناس. وشكيتهم من تلوق شعره. وضمهم إلى أصداره في الصياغة، ولما التجدد في الصياغة فلم يكن من بشار تجدد اختياراً وإنما كان عندها من تلك المعادلة التي فرضها عليه قريشاً ولم يكن منه مهرب. أو إلى تجنيس سبل. أنشبه الأبهامي. فبشار يذهب في التشبيه وفي تلك القرون البديعة يتبعه إلى تعدد على الصور والخيال مذهب الشعر. أعظمها مطهره. ويلج الحاحهم. ويحاول أن يجردهم وقد أصاب من ذلك الكثير وعرف لها منها ما يشتهر وما قبله عصره. وسلم بحسنه وجده. وهذا التقليد في التشبهات إذا كان قد أخذ من عصره ومذهبهم. وذهب القوم في استحسانه إلا أنه الذي بلغوه لأنه كان بالقياس إليهم هرباً من قديم. وفراراً من نغمة طال عليهم تريد حاجتي ملوها. إذا كان ذلك بالقياس إليهم كذلك فليس هو اليوم بالقياس إلى بيتهم فيهم فيهم ونظري أن عماد التشبيه البصر والروية وكذا الشعر وفرد الأذكار للمعاني والوقوف بين الأمور والاعمال الأخرى أن يصحان ثابرين جداً بالقياس إلى الأول. وتعمد فيهمها في بعض الحالات اعتماداً تاماً وذلك حين يأتي الشاعر بإنشائه معتدداً على ما حصله عن طريق السمع من ركانه وما راسخ في النفس من مفاهيم للأشياء. قد تكون مخالفة لمخالفة كبره (وبشار وأدعاهم فما نظر إلى (الذئابة) كما يقول صاحب الأغني. وهو لذلك مجرّد من كل أثر. وكذا فكره عن الأشياء من حيث الروية والشكل واللون والجزم والتناسب. ليس له شيء من قطف ذلك القدر الزاخر في النفس من الذكرى المبهمة للأشياء المذكورة التي تعلق بالقلب أو بالأمش فيمر قديم يمكن أن تعرض على طلائع الصور حتى هذا الماضي لم يكن له فاعتمداً أنشبه لأنه فرض موضوع على الشاعر ولو لأنه انتباه إلى إشباع مركب النفس فيه اعتماداً لا يستند إلى أي مفهوم موهوم. لقلقه ساعداً وهو إلى حد ما نوع من ترجمة الأصداء المتعددة. المنبئة في النفس للأشياء من سائر الحواس. وما عاها كان ينساق إليه أو لا تارة من العادات التي استجلب لطلب نفسي هو نفس النفس الذي يجده في نفسه (بالقياس إلى المعصنين. وهو من يفعل هذا شديد الحساسة مرف بخصي الغار ويتجنب الركل فوقه أولاً على نفسه شبه بالاحتجاب. بل أن هذا أعز عليه منه ولكن لكل قدره من قدرات الإنسان حداً وأما هذا المعصرون على حد تعبير الفلاطون) لا يرون حقائق الأشياء إلا كما يرى ساكن الكهف ظلال الظلال السوداء تعكسها الشمس الغارية على جدار كهفه.

فما أجزى يمثل بشار إلى يرى في حقائق هذه الأشياء إلا توهماً ظلاً لظلالها. ولقد كان بشار كذلك حقاً. فلقد كان التشبيه عند السابقين يقوم على الدقة الصارمة في ملاحة وجه التشبيه وبين التشبيه والمشيء به. وعلى حدة الدلالة من الوجوه من المعنى يوم يملأ بها. وكان يقوم أولاً على مطابقة الصورة للصورة المطابقة الموضحة المقوية وقد بلغ التشبيه عندهم في هذا حد الإعجاز وأن مقرب البطل في عهده بيت امرئ القيس التالي. وما ذرفت عينك إلا لتضرب سيهيك في أعشار قلب يقتل. فلما جاء بشار لم يكن له من القدره ما يساعده بهذا القدر منه. ولا بما يقاربه (فقال به (دون شعور منه) يسميه إلى التشبيه التفرسي. وبقوله بذلك إلى الغرض بعد أن كانت وظيفته التوضيح واعتمد به على الأهم بعد أن كانت غاية الدلالة فهو بوضوح محدوداً بغير محدود. فيقول: وكان رجع حديثها
فما هي العلاقة بالقياسية تريد حديثها وبين قيع الراس كن كتيها زهرها؟
أنك عزيزي الغاري تستطيع أن تتنحل وجوهاً كثيرة ولكنك لن تقنع بالوقوف عند واحد منها ولن تقنع هوأك بالتزام واحد منها.
وليبحث بقية أرجو أن تنالها معاً في الأعداد القادمة من هذه المجلة.

أبوالأحرار

العلامة الشيخ آية الله الكرّمى (ره)

ان كنت تحسب للحياة حسابا
والحر يابى الذل والأرهايا
الالذى رضى الهوان وحابى
الا بمن علم القذاً وتغابى
عمداً الأنفسنا جلينا العابا
الالغراب يردد للتنعابا
ونرى عذاب الأمنيات عذابا
وإدى جهنم يستطاب جنابا
تسقلت الأذهان والألبابا
انف المذله شبيه وشبابا
بل ليس يعرف مبدع ومنايا
يصغى لموسى دعوة وخطابا
كلا ولا فروع من منه اصابا
من آى وجه كان كان صوابا
لا تلقى الا الاختلاخل الكتابا
جند البغاه وضربها الحلابا
حرا تطابق قشره ولبابا
يجدوا لغانيه العلاطابا
فى العذتعيى الحاسب الحسابا
لاغيره فيهم دعى فأجابا
ام كان لحن الخنوع أهابا
فتجنبوا لحن العتاب جابا
أبداه اهل الظلم بابا بابا
الاوكان العقرب اللسابا
يدعى لديه حاجبوا بابا
الاوقدكانواله انيابا
كانواكل مشعوز اذئابا
هذى البسيطة عامر ادبابا
فعلام هذا القصد عاقبابا
يستوجب التأهيل والترحابا
خير اقخاب الأولان وخابا
لهم ففسدوا دونه الأبوابا
بدمانه اسياهم تسكابا
يهوى الجميع جمالها الجذابا
والناس لا تتوى لذاك طلابا
حين استدلوا انفسا ورقابا
رهن الأبا فأناخ فيه ركابا
الاناذربا نوى وضرابا
وصبى عمر مالبى وتصابى
تخذت لأنفسها العلاجلابا
لم يلف فيهم للعدا هبابا
طاحت بنوحرب دمي وقبابا
يخز الصدور ويقطع الأعقابا
منها الأنوف وهونت مانابا
الاريت المدرك الغلابا
عدم المعين ولا زمان رابا
فى قلّه قدواجبت أسرابا
وعلى بغات الطير حط عقابا
الثانى ليفتح للمنيه بابا
للحرب خر صانبا وبو حرابا
الأخوان والاوالاد والأصحابا
تتلى على من الزمان كتابا
خوف الحقوف ولا بدمارتابا
طعمالسلان الفلاو شرابا
نص الرساله سنّه وكتابا
بعدالنبي وان طمت او صابا
وقد ابدت اميه كانما مانابا
هوذاك من قدحرب الأخرابا
فتلققوها لعبه ورغابا
بالطبيين ولا حقوا الانجابا
فى القوم الاالفاتك السلابا
والكأس تطفع خمره وحبابا
يدعى اميرالمؤمنين مجابا
لمن استهان بها وعاش مهابا
ويميت نخوتها الصدائر عابا
رافعزوما اجتنتها طابا
وذكره تماشى فى الورى الأحقابا
مذكان كان السيدالمنقنابا

قف فى مجارى الدهر وقفة باسل
احدائه تطوى اللثام بذلة
ماحكم الاذئاب فى هذا الورى
او تحتكم فينا الحياة بذلة
نشجى ومصدر شجوننا نحن الأولى
ونروح ندعوا دائبين ولا نرى
لا بدع ان ذقنا وبال امورنا
فالسوء لا يؤتى سوى سوء وهل
تجرى بنا الدنيا ولا من عبره
نشكو ولا نهتم اللذى
فالناس اكثرهم يماشى وقته
يصغى لفرعون اذنادى كما
لكنه لادين موسى دينه
هى مذقه الوقت التى ينتاشيا
ومشت على هذا سلاسل دهرنا
او طغمة عاشت بلال ب غدت
نسلت على ذاك القرون ولم نجد
الا قليل قاوموا الدنيا ولم
مذكان هذا الكون كانت كثرة
وتواتر الظلم الملح فلم نجد
آترى الجميع بغير لب مدرك
ام انهم عرفوا حاق بغيرهم
لكن سجل الدهر احمى كل ما
لم تلف فى هذى البسيطة ظالما
لاينحومن ابقاعه حتى الذى
لم يقوباغ فى الزمان على الورى
ان صدروه عليهم فلأنهم
آه على الأحرار مذضاقت بهم
لم يطلبوا للمخلق الاسعده
نوح و ابراهيم قاما بالذى
وكذاك موسى والمسيح ترصدا
ومحمدجاء البريه مسعدا
وعلى جاء بعد له قصصبيت
أفدى الحسين مصارحا بحقيقه
افديه للعلىعابدل جهده
افديه حرا دون قاطبة الورى
افديه من شهم رأى ان البقا
فى قاعه ليست مباءة رائد
وعصابه ما بين شيخ طاعن
ومخدرات كا لا سونخو ادرا
حتى اذاداعى النزال دعا بهم
طفلا وشيخا مرسوا حرابيا
هو هكذا من يستميت فأنه
سبعون قاومت الألوف وارغمت
ماكرها احدها على جيش العدا
مازها جوع ولا ظملا ولا
ربطت مبادين القتال بغلمه
كل تراه المصقر أحرز صبيده
ماطاح شلوا واحدا لااتى
حتى قضا من بعد ما قد اعذروا
واتى أبوالأحرار بعد فراقه
ليتم ادوار النضال بحملة
ماراعه زحف الزحوف ولا التوى
هو قبل يوم الطف اعطى جسمه
هو قبل يوم الطف قام محققا
ان اغضمت عيناه عن احداث ما
فعلى ارتدادالوضع لا يغضى
هذالوسفيان بانى عرشها
اوصى بان يتلقفوها امره
عائوا بدين المسلمين ونددوا
حتى خلت تلك الديار فلاترى
واتت قروء يزدت رفل رقصا
شاهت وجوه المسلمين بملحد
تعسا لجامعه تقربذله
تعسا لجامعه تقر على الأذى
اماالحسين فقدابى ان لايرى
مضت القرون ورسمه حى
هو نجمة الأحرار من دون الورى

صرخة افلسطين

قاسم الرشيدى

ستين المصفت عن عرقة فلسطين ولأزال القدس مبيوگ
ما واحد تدينه وعابك الباكه
وبعد هى أطفال تحمل وى كتبها حجار
وتعوف المدرس وتزوج ويه العشك تتلاک
وبعد هى مفرعه النسوان بين أشرايين ضهبون
والجندى اليهودى أمخله زياکه
والف مروان راح مشبك الايديين
ما واحد تعرله وقطع شبياکه
والملك ضمير يحناله الوجدان وكل روح الجوره الها النصر
الف قه والى مؤتمر لفلسطين واسرائيل بعده مسبطه سواکه بللفقه مشتاکه
بس الجبل ابو الحسين لو کالو على للکار
چاشفتو اليهودى شلون يمشى ويلبس طراکه
والشاهد ارض لبنان بنصر الله القدى خشم المنايه وفاق
لحدود التصدوينورح نياکه
ولون شعب الفلسطين يصيح بالکار
والله النصر مضمون
والرايه اعلى الأول جيله الاسلام حقاکه

«كوخ المحبه»
ستين ادور!
واليدملك مالکيت
عرک بنصيح وانا بيجو بديد عمرى وياک بجلامک ديت
يا لعتنى بيل جيله شحبيت؟
وانا وحدي بكل درابين العشک لجلک مشيت
دموع تمساح الجبلک صدکتها
وجدت کل دم عيني شما بيجت
مالکخ خير الى ورك، ما جنت قبل مورّه
شياک همه وصدگيت
بانى آمالى اعلى شوگک يا حسانه
تهدم بجى الشمايه شمانيت
شکرت کالو کتر دىک عمى والله انجان طوفکم حجبت مره حجيت
عمى هائى الناس بس ودها تفارک
حتى لا کوخ المحبه يصير بيت
هم دريت؟
شده بحالى تشوفنى الودام عدل بس آه ميت
يا لعتنى ومدريت
مسجکت خلتنى وحدي بمن انتھت ان انتھت!
اسمع جلم الشمايه الدوخنى هاو لک چن شيت!
ما لکرتک
مانسيت ابامنه البتر زهيه شلون لجابک نيسيت؟
يا عذب مراعى روحى وورديت
يا طعم بيت الابوذيه الحجيته
وعسل برياکى الحليت
يا لذيق سالفه حجى البداهه
اليه طراک شتهت
ستين ادور

جذبة التاريخ

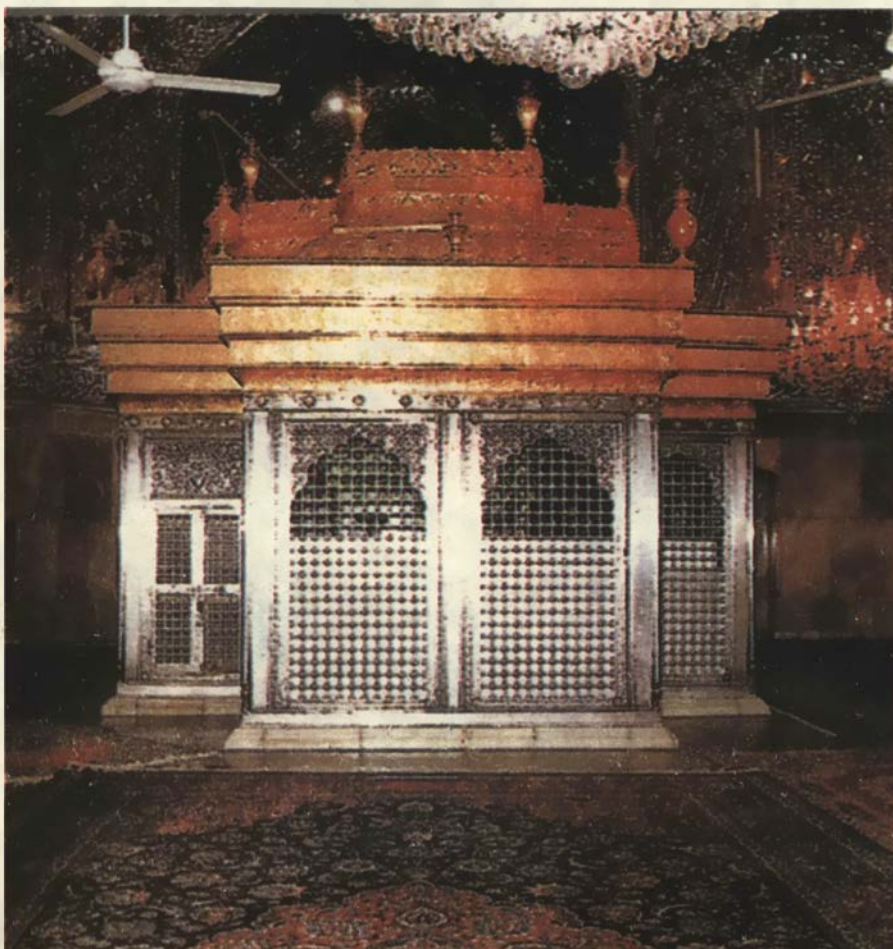
ابو أمجد الحيدري

عليه ايحبد التاريخ
واذا ناسى اذكره
يتاريخ الزمان اشلون تنكر
واجنه الكرم تشطر صوابيته
وعجيه اشلون كليك طاعوك وانسيت
رقل اكله ولبعت مواشيه
وعجيه اعلى اليالى اشلون تسنيه
انجمه دجر الشمايه وضايع العنوان
ولعب بينه الوقت من شاف خيلينه
أثارى الوقت يتخذه چي اجنه عشگنه ام المعالى ابوشوگ
ابجيه تغذيت
وچي الله الكرم الخالق الجبار عاف الامم كله وانتهه بينه
موالله علمه وعالمه ويدر من غير العرب ما يرتفع دينه
ولبت دينه وصدع للبارى لمعراج هادينه
ولبت دينه وجانبه كتاب امن الكرم اليه من الجهل بنجنيه
وابليس احترم واعترز ليل انهار واشغلت شياطينه
او وجدرت ضعف بينه وعمل بينه اشعمل بينه
عقله انتفاخريل ابو الجود والوفاء مره والتلمذنه وتبينه
نسنيه ادرونيه اليه الكرم الجان بوسيه
فواضعوا ليجل الله جميعا ولا تفرقوا هاديا ليتا دينه
او طروا صوماليه وسار حادينه
هذيج الناس كانت علكم تمشى واجنه اعلى البارق بلجله جيلات رزينه
هذيج الناس كانت تصعد المريح واجنه اهتاه على ازيان الفواتح هلكتاجنيه
هذيج الناس ملهيه ليعلمه وكل صباح ايروز
واجنه استين لاهين اينها وينه
ماشفتو اليقينه اشلون يصنع من عمله افلام ليلهه ويضحك عليه
جواب القلم لازم بلقلم تنطيه وساعات المزامط الله يدرينه
حالديوم لندن ترعف امن الخوف لو واحد يجيب احداه طارينه
وچرچيل ابوسط كبر او زكته امن الوجع تاذيه من مگوارنه وملكته جنواينه
اجنه خلقت الكرام موعيب وعظيمه ايل شكل يا ناس ذلنيه
احل نسه المضه وتنوخذ امن اردود وندگ الناس ونعلى ميانيه
وخل امخدرات السلف بسترن وبلطيات خل تربع محاربه
عمى الحمل لو ما هله انشيله لظن الغريب بفسر الفراعنه ويعنيه

امام حسین (ع) در تفکر مسیحیت

مهندس خالد لویی

**آقای بارا
در ستایش
خود از امام
حسین (ع)
از زبان یک
کشیش مسیحی
می افزاید که:
اگر حسین از آن
ما بود برای او
در هر شهری
بیرقی بر
می افراشتیم
و در هر روستایی
برای او منبری
وضع
می نمودیم
و به اسم حسین
مردم را
به مسیحیت
دعوت می کردیم**



و عیسی (ع) نزدیکی بزرگی بین این دو حرکت در جوهر و اهداف آن وجود دارد که نمی توان از آن چشم پوشی کرد. چرا که شباهت بین عیسی (ع) از همان ابتدا در تولدشان آشکار و در روش زندگی آنها تجلی می یابد. گفته می شود که، ظم یولد مولود لسته شهر عاشی الا الحسین و عیسی بن مریم به هیچ نوزاد شش ماهه ای متولد نشد و زنده ماند جز حسین (ع) و عیسی بن مریم.

آقای بارا در ستایش خود از امام حسین (ع) از زبان یک کشیش مسیحی می افزاید که: اگر حسین از آن ما بود برای او در هر شهری بیرقی بر می افراشتیم و در هر روستایی برای او منبری وضع می نمودیم و به اسم حسین مردم را به مسیحیت دعوت می کردیم. و ادامه می دهد که حسین (ع) ارکان اساسی مکتب مسیحیت یعنی شهادت و فداکاری را به بهترین صورت در شهادت خویش مجسم نمود.

شهادتی که هیچکس جز مشرین به ادیان الهی و حامیان آن از انحراف اقدام به انجام آن نمی نمایند امام حسین یکی از آنها بود. از دیگر شباهتهای امام حسین و حضرت مسیح، توانایی بالقوه و بالفعل این دو بزرگوار در فن خطابه و سخنوری و استفاده از الفاظ و معانی است که یکی از مشخصه ها و ملکه های خدادادی آنها محسوب می شود. شباهت دیگر آنها در مظلومیت این دو بزرگوار نمایان می گردد و هر دو قبل از شهادتشان دچار انواع شکنجه و آهانت شدند. به حضرت مسیح (ع) توهین شد، پیشاپیش به خار و خشاک مالیده شد با چاقو ضربات متعدد به پیکر شریفشان وارد ساختند و در نهایت حکم به قتل ایشان صادر کرده او را کشتند «طبق نظر اهل مسیحیت» و شبیه همین مسائل که همه ما به آن واقفیم برای امام حسین (ع) بوجود آمد. همچنین بعضی از پادشاهان آنها را تنها گذاشتند، همانطور که پطرس و دیگر پادشاهان حضرت مسیح او را تنها گذاشتند، امام حسین هم پارتی که او را از مدینه به کوفه دعوت کرده بودند وسط راه دست از حمایت ایشان برداشتند. هر دو بعد از شهادتشان لباسهایشان بی سربازان دشمن تقسیم شد.

حضرت عیسی (ع) در حال تشنگی به شهادت رسید و در حالیکه آخرین لحظات زندگی خویش را سپری می کرد گفت: «انا عطشان من تشنه هستم، اما کسی به آب ندا د که ابرو (السفیف) آوردند و آنرا آغشته به سرکه کرده و نزدیک دهان ایشان نهادند در حالیکه اولین قطره سرکه وارد دهانشان شد جان به جان آفرین تسلیم کردند. حضرت امام حسین (ع) هم در آخرین لحظات عمر شریف خود طلب آب می نمایند اما از دادن آب به او امتناع ورزیدند. هنگامیکه بهود برای دستگیری حضرت مسیح (ع) آمدند ایشان به



در آسمان فراخ بشریت همیشه ستارگانی هستند که با شمع نور الهی خود آنرا درخشان و پر فیض می سازند. از جمله این ستارگان که نور الهی را بر روی کره خاکی تا با نیندند امام حسین (ع) بود که با ایثار و فداکاری خود درسی از قیام و باطل ستیزی و مبارزه با ظلم را به ما آموخت. آقای انطون بارا بعنوان یک نویسنده و ادیب مسیحی عرب و دبیر تالیف کتابی توسط دیگر نویسندگان مسیحی عرب یعنی جورج جرداق در مورد امام علی (ع) و فضایل ایشان، کتابی تحت عنوان «الحسین فی الفکر المسیحی» را به رشته تحریر در آورده است. او در این کتاب از امام حسین (ع) بعنوان مبراث بشریت و شهید انسانیت نام برده و امام را نجات دهنده مکتب محمدی (ص) می داند و در مورد شهادت ایشان چنین می گوید: هرگز تاریخ شبیهی برای شهادت امام حسین (ع) در خود جای نداشته است. و حضرت را نمودی از ایستادگی و پافشاری بر عقیده و ایمان می داند. لذا حب او را بعنوان یک مرد انقلابی بر تمام بشریت واجب می بیند. همانطور که حب او بعنوان یک شهید را جز بی از وجدان بیدار انسانیت می انگارد. آقای بارا می گوید: «خاموشی او برافراز سرزمین کربلا اولین مرحله از روشنی و افروزش ابدی اوست، همانند زندگی جاودانه پس از مرگ. قیامی که امام حسین آزاد اعراق سینه های مؤمن و وجدانهای آزاد انسانی متعجب کرد همان داستان آزادی و آزادیگری کشته شده با چاقوی ظلم و ستم ویداکری است. چون در آیین مسیحیت اعتقاد بر این است که حضرت عیسی (ع) به شهادت رسیده است.

آقای انطون بارا شهادت امام حسین (ع) و حضرت مسیح (ع) را به مقایسه می کشاند.

در صورتیکه ما بعنوان مسلمان ویر طبق آیه ۱۵۸ سوره نساء معتقدیم که: «بل رفعة الله الیه و کان الله عزیزاً حکیماً». و حضرت مسیح (ع) به شهادت نرسیده بلکه در جایگاهی رفیع نزد ملکی مقتدر حی و حاضر است. بنابراین لازم دانستم که توجه خوانندگان محترم را به این نکته معطوف نمایم.

آقای انطون بارا بعنوان یک متفکر مسیحی می گوید که: «علیرغم اقرار به وجود تفاوت های آکار در اسباب و کیفیت حرکت استشهادهای امام حسین (ع)

کسر السُر طرفه اعیاد بعد ما قرح الجنون بکاه لو اصاب القرات رزء حسین لا نظری النهر کانه انطاوه ولعاضت شطآنه واستظار الرمل فی خاطر الاثیر بهاء. و نیز احمد شوقی در قصیده «الحریر الجمواء» این ابیات را می آورد که:

فی مهران الحق او یوم الدم
مُج من الشهداء لم تکلم
ید علیها نور دماها
کدم الحسین علی هلال محرم
در خاتمه این نکته را تذکر می شوم که هدف از این مقاله بررسی حسین (ع) است و نویسنده ملاحظاتی به پناه تأیید آن از طرف نویسنده نمی باشد.

- ۱- یوحنا ۳/۱۹
- ۲- لوقا ۵۴-۵۳-۵۲
- ۳- یوحنا ۱۹/۸
- ۴- یوحنا ۲۴-۲۳-۲۲
- ۵- تاریخ طبری ۶ ص ۲۴۳
- ۶- متی ۵۵-۵۴-۵۳
- ۷- مرقس ۲۷-۲۶-۲۵
- ۸- جلاء العیون للمجلسی ۳۷-۳۶-۳۵
- ۹- یوحنا ۲۸-۲۷-۲۶
- ۱۰- یوحنا ۸-۷-۶-۵

آقای بارا این سؤال را مطرح می کند که: با چه مقیاسی ما مؤمنین بعد از ما می توانیم با آن قیام امام حسین (ع) را بسنجیم؟ آیا با مقیاس تنها آن چیزی که به جامعه و اسلام تقدیم کرده است یا چیزهایی که هنوز هم دارد تقدیم می کند. پس می افزاید: اگر قیام حسین را با این دو مقیاس بسنجیم خواهیم دید که این قیام عظیم ترین قیام و شهادت ایشان متمم تمام شهادتهای قبل از آن بوده است. چرا که قربانی این قیام پیرو جوان و طفل شیر خوار بوده که همه آنها در میدانی یگانه شاهد این کشتار فجیع بوده و به تبلیغ آن راضی بودند. شهادت حسین به این صورت دراماتیک در داور آفرینی برای علو مرتبه او در نزد خداوند بزرگ می باشد و بدین ترتیب ایشان سید و سالار و معلم شهاده شد. و در هدف ثابت گردید که قیام امام حسین (ع) دفاعی از تمام رسالت های آسمانی قبل از آن بوده مادامی که هدف رسالت های تقدیم یک مثال زنده برای جایودان ماندن آنها بوسیله شهادت است. امام (ع) آنچه را که پیامبران که طعم

چیزی که آقای بارا شدیداً به آن معتقد است اینکه پیامبر و شهیدی همچون پسر مریم (ع) لابد اینکه بر شهیدی که بعد از او خواهد آمد تا احقاق حق و نصرت مظلوم و اسعاد بشریت عذاب دیده و آزار سازی آن از پردگی و اسارت و عبودیت را ادامه دهد و اقیب بوده است. همانطور که او می فرماید:

«سبائی من بعدی من لست اهلاً لان اهل ل سیر نعلیه»
بعد از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که حتی بند کفش او را باز کنم.

بدین جهت حضرت مسیح (ع) از آمدن حسین و قیام او آگاه بوده است و به یاران خود می گوید:

«من به سمت کسی که مرا به پیامبری فرستاده می روم و به شما می گویم که بهتر است که بروم چون اگر نرفتم آن کسی که مؤید از طرف خداست نخواهد آمد ولی اگر من رفتم او را به طرف شما خواهم فرستاد»
تفسیرهای گوناگونی برای این گفتار حضرت مسیح وجود دارد اما آقای بارا با آوردن چندین دلیل از انجیل آن مؤید را امام حسین (ع) می داند. پس

مشیت الهی و اگر اکر کرده بودند والین از جمله شباهتهای آنها ست هم در جوهر و هم در لفظ و معنی گفتار آنهاست.

امام حسین (ع) در میدان جهاد و هنگامیکه از اهل و عیال خود جداحافظی می کرد اینچنین گفت که: «استعدوا للبلایه و اعلمو ان الله حاکمکم و حافظکم و سینجیکم من شر الاعداء و یجعل عاقبه امرکم الی خیر و یعذب عدوکم بأنواع العذاب و یعومنکم عن هذه الیه بائواع النعم و الکرامه فلا تشکوا ولا تقولوا بکسکم ما یفقص من قدرکم»
و همچنین هم حضرت مسیح (ع) شاگردان خود را که رسالت مسیحیت را بر دوش خواهند گرفت به صبر دعوت نمود و گفت:

«ستعانون الشده فی العالم، فاصبروا لها و لقد غلبت العالم» و در جایی دیگر می فرماید «ستکون و تتجوبون، ستحزون وکون حزنکم سینتدک فرحاً و یون»
شباهت دیگری است که طی آن هر دو نزدیکان خود را بعد از غم و نازاحتی و اندوه به سعادت و خوشحالی و نعمتی بزرگ از خداوند منان بشارت دادند.

علمت مالم اعلم و هل من الموت بد؟ فان لم اذهب الیوم ذهبت غدا»
و همچنین هم عیسی (ع) کشته شدن خود را پیش بینی می کرد و آنرا به شاگردان خود گوشزد کرده بود، و هنگامیکه یکی از یاران او با شمشیر به یکی از احبار که قصد دستگیری او را داشتند حمله و گوش او را قطع کرده بود به او گفت: «اغمد سیک فمنا یأخذ بالسیف یهک، او تقنی لا استطیع ان اسال ربی فی مدنی الساعه باکر من اثنی عشر فیلقا من الملائکه و لکن کیف تتم آیات الکتب الی تقول ان هذا ما یجب ان یحدث»
و در ادامه حضرت مسیح (ع) این چنین با خدایان و نیاز کرد که: «یا رباه لتبتعد عنی هذه الکأاس ان کان یحل لکم قتل و انتهاک حرمی»
پس شمر همانگونه که به مسیح گفته شد گفت: «هو یعد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول»
امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه، کشته شدن خود را می دانست و وام سلمه را از این امر آگاه نمود و به او گفت: «انی اعلم الیوم الذی اقل فیهِ و الساعه الی اقل فیها و اعلم من یقتل من اهل بیتی. اصحابی، انظنین انک

اجبار و سربازان همراه آنها گفتند: «اعلی لصر خرجتم تحملون السیوف و العصی؟ کنت کل یوم بینکم فی الهیکل فلم تیسطرو الیدیکم الی» و لکن تکل ساعتکم و هذا سلطان الظالم. و همچنین گفته بود که:

«لم موسی الشریعه او ما من احد منکم یعمل بأحكام الشریعه لمانا تردون قتلی»
به او پاسخ دادند که: «یک مس من الشیطان»
در مورد امام حسین (ع) هم مفهوم حادثه به همین صورت بود هنگامیکه امام به دشمنان خود گفت: «ایها الناس انیسونی من انا، ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوا بها و انظروا هل یحل لکم قتل و انتهاک حرمی»
پس شمر همانگونه که به مسیح گفته شد گفت: «هو یعد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول»
امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه، کشته شدن خود را می دانست و وام سلمه را از این امر آگاه نمود و به او گفت: «انی اعلم الیوم الذی اقل فیهِ و الساعه الی اقل فیها و اعلم من یقتل من اهل بیتی. اصحابی، انظنین انک

روزانه ویژه خواهران

آموزشگاه کامپیوتر ادیب رایانه جنوب

دارای مجوز رسمی از سازمان فنی و حرفه ای

با مدرسین مجرب و امکانات پیشرفته

بزرگسال

تلفن: ۳۳۳۲۸۷۷
دور نویسی: ۳۳۶۴۳۱۵

آدرس: اهواز - امامیه - خیابان در غربی رویوی تالار فردوسی

خدیجه الصیاحی

للاستشارة فی امراض النساء و تنظیم الأسرة

بكالوريس فی الحفانه و الولاده من جامعه الاهواز الطبية

استشاریه فی امراض النساء و تنظیم الأسرة

العياده من الصبح الی الظهر

الاهواز - شارع کیان - مقابل بانک ملت - بدایه شارع دهخدا

قبلا و بعد الولاده